

نه به نام ما، هرگز!

جنگ در خدمت بقای رژیم اسلامی و تخریب جامعه است!

در باره تحولات در کردستان سوریه

گفتگو با صالح سرداری و همایون گدازگر

قتل عام وسیع مردم در داخل، رقص ارتجاع سلطنتی در خارج

صفحه ۷

رحمان حسین زاده

از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

سقوط در پناهگاه: مرگ دیکتاتور، آغاز کدام تراژدی؟

فراخوان دفتر بین‌المللی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

علیه قتل عام جمعی مردم ایران توسط جمهوری اسلامی اقدام کنید!

سکوت ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در برابر نسل کشی در ایران

صفحه ۱۵

سیاوش دانشور

در صفحات دیگر،

از دادگاه جنایت تا دادگاه سیاست

محاكمه علی خامنه‌ای، موآخذه رضا پهلوی علی جوادی
بعد از قتل عام معترضین،

همزیستی جامعه با رژیم اسلامی غیر ممکن است سعید یگانه
دانشگاه علیه ارتجاع و قتل عام! امیر عسگری

نامه سرگشاده به جرمی کوربین سعید آرمان

حکومتی که با خون جوانان نفس می‌کشد وریا روشنفکر

مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۱ بهمن ۱۴۰۴ - ۳۱ ژانویه ۲۰۲۶

اعلامیه حزب حکمتیست

خشمی که آتشفشان خواهد شد!

فریاد اعتراض جامعه در مراسمهای

گرامیداشت عزیزان جانباخته

قتل عام بیسابقه و سبعانه مردم توسط جانان جمهوری اسلامی با دستور مستقیم خامنه ای جلاد، جامعه را در شوک فروبرده است. بوی مرگ هنوز در هواست. بوی بدنهایی که افتادند، خونهایی که هنوز خشک نشده، خاکی که شتابزده بر عزیزان پاشیدند. جامعه در اندوهی عمیق فرورفته، و این انسانی‌ترین واکنش ممکن است. اما آنچه در ویدیوها، روایت‌ها و تصاویر مراسم تدفین و بزرگداشت جانباختگان دیده می‌شود، حقیقتی دیگر را فریاد می‌زند: این جامعه علیرغم قتل عام، نشکسته است، مستاصل نشده است، مملو از خشم است. رژیم اسلامی گمان می‌کرد با شلیک گلوله جنگی به جمعیت مشت گره کرده خواهان سرنگونی رژیم، با پر کردن سردخانه‌ها و قبرستان‌ها، می‌تواند نه فقط اعتراض، که خود جامعه را در هم بکوبد. اما پاسخ از جایی آمد که هرگز در محاسباتش نبود: از دل سوگ، از کنار قبر، از جایی که مرگ قرار بود آخرین کلام باشد.

بیرون کشیدن مرگ از چنگال سنت اسلامی در شمار زیادی از این

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حکومت قاتلین مردم معترض احیا میکند.

خشمی که آتشفشان خواهد شد!

فریاد اعتراض جامعه در مراسمهای گرامیداشت

عزیزان جانباخته ...

مراسمها، خبری از آخوند، روضه حکومتی و مناسک رسمی اسلامی نیست. این حذف تصادفی نیست. جامعه دارد مرگ عزیزانش را از چنگال همان سنتی بیرون می‌کشد که دهه‌هاست مرگ را ابزار حکومت کرده است. این مراسمها گوشه دیگری از موج برگشت آنتی اسلامیستی در جامعه را بنمایش گذاشتند. این سوگواری‌ها انسانی‌اند، و برآمده از پاسخ مشترک به دردی مشترک‌اند. مرگ و قبر دیگر تریبون تسلیم نیست، مردم به صراحت می‌گویند: قاتل نه تنها حق ندارد جانباختگان ما را مصادره کند، بلکه مراسم گرامیداشت هر عزیز جانباخته صحنه اتحاد و همدردی و همبستگی ما علیه حکومت قاتلان انسانهای تشنه آزادی، و تاکید بر تعهد جمعی ما برای ایستادن تا پایان و به گور سپردن جمهوری اسلامی است.

آرامستان به مثابه میدان اعتراض

کنار بسیاری از قبرها، فریاد شنیده می‌شود؛ فریاد مادر و پدر، خواهر و برادر، همسر و فرزندان و بستگان، فریاد جمعیت خشمگین، نام بردن مستقیم از قاتل، شعار مرگ بر خامنه‌ای، اعتراض به رژیم. آن هم نه در خیابان، که کنار جسد، بسیار علنی و بی‌پرده. این لحظه‌ها مرز سوگواری خصوصی و اعتراض عمومی را در هم می‌شکنند. قبرستان قرار نیست محل خاموشی باشد. هر قبر یک گزارش جنایت است. هر قبر یک پرونده باز و هر مراسم، جلسه‌ای از دادگاه مردمی است.

تصاویر فراموش‌نشده‌اند: دامادی که به جای جشن، کنار مزار ایستاده است. عروسی که با لباس و ماشین عروس به خاکسپاری آمده است. این‌ها نمایش نیستند، بیانیه‌اند. بیانیه‌ای بی‌کلام که می‌گوید: این فقط یک کشته نیست، یک زندگی کامل است که از وسط بریده شد. رژیم می‌خواست مرگ نقطه پایان باشد، جامعه مرگ عزیزانش را به سند زندگی بدل کرد.

رقص در قبرستان، کف زدن در لحظه دفن، دف زدن میان اشک و ضجه. این شادی نیست. تحقیر پروژه مرگ است. اعلام این حقیقت ساده که قاتل فقط به بدن دسترسی داشت، نه به یاد، نه به روان، نه به معنا. جامعه می‌گوید: ما داغداریم، خشمگین‌ایم. سیاه نپوشیدن خانواده‌ها نیز تصادفی نیست. سیاه پوشی بخشی از نظم سوگواری اسلامی است. اینجا سوگ از آن قالب بیرون زده، نه از سر بی‌احترامی، بلکه برای بازپس‌گیری اختیار. در محله‌ها و شهرهایی که شمار جانباختگان بالاست، مراسم جمعی‌تر شده‌اند. این فقط عزاداری نیست، بازسازی پیوند اجتماعی است. جامعه در اندوه، خود را دوباره به یاد می‌آورد. عزم و اراده و همبستگی مبارزاتی را برای پایان دادن به

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست در این روزهای سخت محکمتر از هر دوره ای در کنار مردم داغدار و خانواده و بستگان عزیزان جانباخته است. به صدای اعتراضی رسا و اراده استوار نه گفتن به رژیم نسل‌کش اسلامی در اجتماعات گرامیداشت جانباختگان درود می‌فرستد. فراخوان ما گسترش همسرنوشتی و همیاری در این دوره سخت است. با همبستگی قدرتمند انسانی و تقسیم درد مشترک باید تحمل این فاجعه عظیم را تسهیل کنیم. تردیدی نیست این دوره سخت را پشت سر می‌گذاریم. بار دیگر برمیخیزیم، اینبار آماده تر، سازمانیافته تر، متکی بر نیروی خود، با خشمی که آتشفشان خواهد شد و عمارت رژیم اسلامی را خواهد سوزاند. آن روز دور نیست!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، رفاه!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۸ بهمن ۱۴۰۴ - ۲۸ ژانویه ۲۰۲۶

همبستگی انسانی ضرورت فوری

ما نیاز داریم این درد مشترک را باهم تقسیم کنیم، نیاز داریم در اینروزها دست همدیگر را بگیریم و باری از قلبهای خونین برداریم، نیاز داریم از شوک این قتل‌عام بیرون بیائیم و دوباره خود را تجهیز کنیم. یک هدف اساسی قتل‌عام و حکومت نظامی و سیاست ارباب اینست که تسلیم طلبی و انزوا به "روح زمانه" بدل شود، ما نیاز داریم که همبستگی انسانی و وحدت درونی مان تقویت شود و جامعه وارد یک دوران دیرپرن اجتماعی نشود. امروز نیاز هر خانواده زخم دیده و داغدار است که خود را در هاله وسیع همبستگی و همیاری انسانی ببیند تا بتواند از این دوران وحشت عبور کند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

ژانویه ۲۰۲۶

مرگ بر جمهوری اسلامی!

نہ به نام ما، هرگز!

جنگ در خدمت بقای رژیم اسلامی و تخریب جامعه است!

میشود. رژیمی که امروز در برابر خیزشهای اجتماعی به تنگ آمده و قتل عام وسیع راه می‌دازد، فردا زیر پرچم ارتجاعی ناسیونالیستی "دفاع ملی" سرکوب را چند برابر میکند. زندانها پرتر، اعدامها سریعتر و سرکوب عربان تر و عنان گسیخته تر میشود. جنگ برای این حکومت فرصتی طلایی برای بقا و تشدید خشونت فراهم میکند. جنگ، روند انقلابی و مبارزه مردم برای سرنگونی را قیچی میکند.

درعین حال، این ویرانی میدان را برای نیروهای باز میکند که هیچ ربطی به رهایی مردم ندارند. در خلأ ناشی از فروپاشی، دستجات مسلح، باندهای نظامی، امنیتی و پروژه‌های دست‌نشانده رشد میکنند. جامعه‌ای از هم گسیخته، به جای آزادی، اسیر خانجانی نظامی گروه‌های ضد جامعه میشود. این مسیر رهایی نیست؛ مسیر سوریه ای شدن، لیبیایی شدن و تکه تکه شدن جامعه و آغاز یک سناریوی سیاه و خونین است.

از سوی دیگر، یکی از ابزارهای جا انداختن سناریوی حمله نظامی، تصویرسازی از جامعه به عنوان توده‌ای کاملاً مستأصل و ناتوان است. در این روایت، مردم نه به عنوان نیروی زنده و در حال مبارزه و امروز داغدار، بلکه صرفاً به شکل قربانیانی بی‌قدرت نشان داده میشوند تا "نجات از بیرون" تنها راه ممکن جلوه کند. چنین قاب‌بندی‌ای در عراق، لیبی و افغانستان نیز به کار رفت: رنج واقعی مردم برجسته شد، اما پیامدهای ویرانگر جنگ و فروپاشی اجتماعی پنهان ماند. این تصویر عامدانه فاعلیت اجتماعی مردم، ظرفیت سازمانیابی و امکان تغییر از پایین را نامرئی میکند و در عوض، مداخله نظامی را به صورت یک "وظیفه اخلاقی" جا می‌زنند. ما اعلام میکنیم که رنج مردم نباید به سرمایه سیاسی برای پروژه‌های نظامی تبدیل شود و جامعه زخم خورده لزوماً جامعه بی‌قدرت نیست. این جامعه بدون تردید برمیخیزد.

جریاناتی که امروز برای حمله نظامی کف می‌زنند، باید پاسخگو باشند: هر کودکی که زیر آوار بماند، هر کارگری که در بمباران کشته شود، هر مادری که داغدار شود، نتیجه مستقیم سیاستی است که آنان برایش تبلیغ میکنند. قدرتی که از دهانه موشک بیاید، بر شانه‌های مردم نمی‌ایستد، از روی پیکرشان عبور میکند.

"تهاجم بشردوستانه" برای تثبیت قدرقدرتی آمریکاست و عریده‌های جنگی جمهوری اسلامی برای بقای نظام است. این جنگی ارتجاعی با اهداف ارتجاعی بین دولتهای تروریستی است. هم رژیم اسلامی که جامعه را به گروگان گرفته و آماده است مردم را قربانی بقای خود کند، و هم ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل را که با زبان بشر دوستی مرگ را مدیریت میکند.

صفحه ۴

جامعه ایران امروز در یکی از دشوارترین شرایط تاریخی خود به سر می‌برد. رژیم جنایتکار اسلامی پس از شلیک مستقیم به تظاهرکنندگان و قتل عام هزاران معترض در خیزش اخیر، دهها هزار نفر را بازداشت کرده و اکنون شمار زیادی از جوانان در زندانها زیر شکنجه و یا در صف اعدام قرار دارند. درست در چنین شرایطی که جامعه زیر تیغ استبداد و وحشیگری رژیم قرار دارد، سناریوی شوم دیگری نیز در شرف وقوع است. خطر حمله نظامی و جنگ ویرانگر از سوی دولتهای ضد مردمی آمریکا، اسرائیل و متحدینشان، که توسط بخشهایی از اپوزیسیون دست راستی پروغربی و شخص رضا پهلوی و سلطنت‌طلبان فعالانه تشویق و حمایت می‌شود.

ما قاطعانه اعلام می‌کنیم جنگی که تبلیغ می‌شود، بوی مرگ میدهد و قرار نیست استبداد و ستم و فقر و ناامنی را پایان دهد، بلکه قرار است بر ویرانه‌هایی که جمهوری اسلامی ساخته، ویرانی‌های عظیم‌تری بنا کنند. نام این پروژه را "دخالت بشر دوستانه" گذاشته‌اند. اما هیچ بمبی بشر دوستانه نیست. هیچ موشکی دلش برای کودکی که زیر آوار میماند، نمیسوزد. هیچ اتاق فرمانی در واشنگتن یا تل‌آویو ضربان قلب مادری را که جسد فرزندش را در آغوش میگیرد احساس نمیکند. پشت این واژه‌های بزرگ شده، تصمیمی سرد و حسابگرانه خوابیده است: پذیرفتن مرگ هزاران انسان بعنوان "هزینه قابل قبول" و "تلفات جنگی".

ما با صدای بلند می‌گوییم: مسئولیت هر خونی که در این جنگ ریخته شود بر گردن هر دو سوی این کشمکش است. هم رژیم اسلامی که سالهاست زندگی مردم را گروگان گرفته و اکنون آماده است جامعه را سپر بقای حکومت ننگین خود کند، و هم قدرتهایی که از آسمان مرگ می‌فرستند و نامش را "حمایت از مردم" می‌گذارند. جنگ آنها بر سر آزادی مردم نیست، بر سر تغییر توازن قوا، نفوذ منطقه‌ای و تحمیل کامل نقشه ارتجاعی "خاورمیانه جدید" و نمایش گانگستریسم و تروریسم دولتی است. اما بهای این جدال را مردم عادی با جان خود می‌پردازند.

جنگ، علیرغم ضرباتی که به سران، تأسیسات نظامی و مراکز قدرت رژیم می‌زند، همزمان گوی جامعه را هم می‌فشارد. زیرساختهای تولیدی و اقتصادی و تأسیسات آب، برق، نان روزمره درهم میشکند. جامعه‌ای که برای نفس کشیدن و بقا می‌جنگد، چگونه میتواند برای آزادی سازمان یابد؟ مردمی که در صف نان و دارو ایستاده‌اند، چگونه میتوانند اعتصاب و اعتراض را گسترش دهند؟ در فضای جنگی، هر صدای اعتراضی به نام "همراهی با دشمن" خفه

شورا مجمع عمومی سازمانیافته و منظم است!

میگذرد، از آسمان و بمباران و اتاقهای فکر قدرتهای نظامی و جنایتکار نمیگذرد.

ما همچنین از وجدان بیدار جهان، از بشریت متمدن، از نیروهای آزادیخواه، ضد جنگ و عدالت طلب در سراسر دنیا میخواهیم همزمان با محکوم کردن قتل عام وسیع مردم به دست جمهوری اسلامی، در برابر لشکرکشی احتمالی و قلدری میلیتاریستی آمریکا و هم پیمانانش بایستند. مردم ایران را تنها نگذارند. در کنار صف آزادیخواهی در ایران، در کنار مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و رسیدن به آینده ای آزاد، برابر و انسانی بایستند. صدای مخالفت جهانی با این سناریوی ویرانگر میتواند و باید این مسیر مرگبار را خنثی کند.

نه به جمهوری اسلامی، نه به جنگ و لشکرکشی نظامی، نه به آلتزاتیوسازی جریانات راست بر ویرانههای جامعه. زنده باد مبارزه تودههای مردم کارگر و زحمتکش برای آزادی و برابری و رفاه همگانی، برای یک آینده بهتر!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

نه به جنگ ارتجاعی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۹ بهمن ۱۴۰۴ - ۲۹ ژانویه ۲۰۲۶

نه به نام ما، هرگز!

جنگ در خدمت بقای رژیم اسلامی و تخریب

جامعه است ...

راه رهایی از دل آسمان آتشین نمی آید، از دل جامعه می آید. از اعتصاب کارگر، از اعتراض زن، از خشم جوان، از همبستگی مردمی، از سازماندهی انقلاب اجتماعی و مردمی که میخواهند خود سرنوشتشان را بدست بگیرند. جنگ این روند را میشکند، میترساند، پراکنده میکند و به عقب میراند. وقوع این جنگ نقطه مقابل آزادی مردم است.

جنبش ما و صف وسیع آزادیخواهی و برابری طلبی بنا به وظیفه خود اجازه نخواهیم داد نام "انسان" را بر پروژهای بگذارند که نتیجه اش گورهای تازه است. اجازه نخواهیم داد مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و آزادی زیر آوار بمب و میلیتاریسم دفن شود.

در برابر این سناریوی خونین، مردم آزادیخواه در ایران قد علم میکنند. کارگران، زنان پیشرو، جوانان معترض، فعالین سوسیالیست و برابری طلب، همه آنان که دل در گرو آینده ای انسانی دارند، باید با صدایی رسا اعلام کنند که جنگ راه ما نیست. رهایی ما از مسیر سازمانیابی اجتماعی، همبستگی طبقاتی و گسترش مبارزه از پایین

همدردی و همبستگی و همیاری نیاز مبرم امروز است!

در بیشتر محلات خانواده های زیادی جانباخته دارند، ضروری است این بزرگداشت ها آگاهانه بصورت جمعی و سازمان یافته برگزار شوند، نه پراکنده و فردی. ما در میثاق با عزیزانمان نیز باید بخروشیم و فریاد زنیم که همسرنوشتیم، جنایتکاران پاسخگو خواهند بود. مراسمهای گرامیداشت نباید به محل زندگی محدود بماند. محیط های کار، کارخانه ها، ادارات، کارگاه ها، دانشگاه ها و مدارس نیز باید به مکان های یادآوری و بزرگداشت بدل شوند. این مراسم ها با اتکا به همبستگی انسانی برگزار می شوند، نه با اجازه جلاد! این یادآوری فقط سوگواری نیست. شکستن بُهت است. بازگرداندن صدا به جامعه است. شمع، عکس، نام، سکوت، گریه، خشم، شعر، موسیقی یا فقط ایستادن کنار هم، هر شکلی که بتواند بگوید: ما دیدیم، ما می دانیم، ما فراموش نمی کنیم! تمرین همبستگی، حضور علنی و سازمان یافته است. جانباختگان ما، هر کدام یک زندگی بودند، با امید، با عشق، با آینده ای که سرکوب و ترور شد. بزرگداشت آنان یعنی اعلام این حقیقت ساده که شما می کشید، اما ما به یاد می آوریم، گرامی و عزیز می داریم، و جنایتکاران را تا نشاندن بر میز محاکمه دنبال خواهیم کرد!



حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

ژانویه ۲۰۲۶

اعدام قتل عمد دولتی است!



نماینده ترامپ اظهار داشت که همکاری ما بین ما و شما به اتمام رسیده است و کاری از دست ما ساخته نیست.

کمونیسٹ ہفتگی آیا معتقدید تکیہ بر ائتلاف و همسویی با آمریکا یک اشتباه استراتژیک در محاسبات رھبری این جریان بوده است؟ با توجہ بہ تجربیات تاریخی، آیا این تغییر موضع ناگہانی آمریکا قابل پیش بینی نبود؟

صالح سرداری: همانطوریکہ در جواب سوال قبلی اشارہ کردم، قطعاً ہر نوع همسویی یا همکاری با دول غربی بخصوص آمریکا با توجہ بہ نمونہ های فراوانی کہ اتفاق افتادہ، یک اشتباہ فاحش است. در این رابطہ میتوان بہ موارد متعددی اشارہ کرد. در سال ۱۳۷۵ میلادی کہ جنبش کردستان عراق بہ رھبری ملامصطفی بارزانی علیہ دولت عراق در جریان بود و از قدرت زیادی ہم برخوردار بود، بخاطر اختلافات مرزی بین دولت عراق و شاہ ایران، مورد حمایت شاہ و آمریکا قرار گرفت. اما بعد از یکسال کہ ایران و عراق بہ توافقاتی رسیدند، شاہ ایران بہ ملامصطفی اطلاع داد، دیگر از شما حمایت نمیکنیم و شما نباید بہ مبارزہ علیہ دولت عراق ادامہ دهید. در نتیجہ این وضعیت ظرف چند روز دہہا ہزار نیروی مسلح حزب دمکرات کردستان عراق، اسلحہ های خود را تحویل دادہ و شکست بزرگی متحمل شدند.

نمونہ دیگر افغانستان است. بعد از حملہ آمریکا بہ طالبان در افغانستان و روی کارآمدن نیروهای تحت حمایت آمریکا در طی چند سال مجدداً آمریکا بہ دولت افغانستان پشت کرد و نیروهای خود را از آنجا خارج کرد و دولت مورد حمایت خود را تنها گذاشت و طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفت و مردم زیر فشار یک مشت تروریست اسلامی زندگی میکنند. نمونہ دیگر، حمایت دولت شوروی در دوران استالین از تشکیل جمهوری مہاباد بود کہ بعد از مدتی بخاطر منافع دولت وقت شوروی، از حمایت قاضی مجد و یارانش دست برداشت، ارتش دولت ایران بہ مہاباد حملہ کرد و قاضی مجد و چند نفر دیگر را اعدام و جمهوری مہاباد را بہ شکست کشاندند.

بہر حال با توجہ بہ قدرت نظامی و امکانات اقتصادی قدرت های امپریالیستی و تبلیغات کرکنندہ، این را بہ اکثریت مردم دنیا قبولانده اند کہ بدون حمایت یکی از این قدرت های جهانی هیچ مبارزہ ای بہ پیروزی نمیرسد و بہ این شکل مردم را چشم انتظار حمایت و پشتیبانی کہ ہرگز رخ نمیدہد نگہ میدارند. مردم و جنبش های موجود نباید این سراب کمک و پشتیبانی را بہ مثابہ واقعیت بپذیرند. نمونہ های بسیاری را ہم میتوان اسم برد کہ بدون دخالت دول غربی موفق شدہ اند مبارزہ خود را بہ سرانجام برسانند. اما همانطورکہ اشارہ کردم، تمام جنبشہایی کہ چشم براہ کمک قدرت های امپریالیستی بودہ اند و

صفحه ۶

در بارہ تحولات در کردستان سوریه

گفتگو با صالح سرداری و ہمایون گدازگر

کمونیسٹ ہفتگی: اخیراً شاہد آغاز حملات گسترده بہ مناطق خودگردان در شمال سوریه (روژاوا) هستیم. با استناد بہ اظهارات صالح مسلم از رھبران روژاوا دلیل این تنش ها عدم تمکین بہ درخواست آمریکا مبنی بر مشارکت در جبهہای خاص (مانند تقابل با گروہهای حشد الشعبی) عنوان شدہ است. تا چہ حد این عامل را ریشہ اصلی حملات میدانید و آیا دلایل پنهان دیگری در این میان نقش دارند؟

صالح سرداری: ما سیاست آمریکا و دول غربی مبنی بر تشکیل ائتلاف یا همکاری و کمک بہ دولت ها و احزاب و گروہهای مختلف را در صد سال اخیر در اقصی نقاط دنیا شاہد بودہ ایم. آنها غیر از منافع خود مطلقاً چیز دیگری را در نظر ندارند. آنچه کہ صالح مسلم بیان داشتہ، بارها و بارها اتفاق افتادہ است. آنچه دول غربی و آمریکا بہ آن پایبند نیستند اخلاق و تعهداتی است کہ در ابتدا قولش را میدهند. این بار در کردستان سوریه این اتفاق افتاد. بعد از اینکه در ائتلاف با نیروهای سوریه دمکرات برای مقابلہ با داعش ہم پیمان شدند و توانستند با کمک این نیرو داعش را شکست بدهند، کہ البتہ بہ قیمت خون بیش از دہ ہزار جنگجو تمام شد. در نہایت آنها بر بخشی از چاہهای نفت در این مناطق دست پیدا کردند و آن را بہ غارت بردند.

در دو سہ سال گذشتہ و بعد از جنگ اسرائیل و حماس و تحولاتی کہ بہ شکست دولت و احزاب و گروہهای نزدیک بہ جمهوری اسلامی منجر شد دولت بشار اسد ہم سقوط کرد. آمریکا و غرب بہ سراغ مجد جولانی (احمد الشرع) تروریست کہ جایزہ دہ میلیون دلاری برای دستگیر کردن و یا کشتن او تعیین کردہ بودند، رفتند و او را بعنوان رئیس جمهور سوریه تعیین کردہ و بہ کاخ سفید ہم دعوت شد. اما منازعہ آمریکا و اسرائیل با گروہهای طرفدار جمهوری اسلامی بخصوص نیروهای حشدالشعبی در عراق ادامہ داشت. میخواهند این گروہ مسلح کہ تحت نفوذ بلامنازع جمهوری اسلامی قرار دارد را از بین ببرند. همانطوریکہ صالح مسلم گفتہ از آنها خواستہ اند برای سرکوب حشدالشعبی وارد جنگ با آنها شوند. اما رھبری نیروهای نیروهای سوریه دمکرات نپذیرفتند. بہمین خاطر آمریکا کہ تاکنون اجازہ ندادہ بود نیروهای سپاہ ملی سوریه کہ اکثر تروریست های داعش و القاعدہ و جبهہ النصر آن را تشکیل میدهند بہ مناطق تحت حاکمیت نیروهای سوریه دمکرات حملہ کنند. بمحض اینکه با تقاضای آمریکا موافقت نشد، بہ سپاہ ملی سوریه برای حملہ بہ مناطق تحت حاکمیت نیروهای سوریه دمکرات چراغ سبز دادند و احمد شرع ہم فرمان حملہ را رو بہ نیروهای خود صادر کرد و جنگ و درگیری شروع شد. در ہنگام جنگ و حملہ بہ مناطق تحت حاکمیت سوریه دمکراتیک، این نیروها بہ آمریکا جهت جلوگیری از حملات سپاہ ملی سوریه مراجعہ کردند، توأم باراک

نہ بہ حجاب اسلامی! حجاب را آتش بزنید!

در باره

تحولات در کردستان سوریه ...

بنوعی در روند این مبارزات دخالت کرده اند به شکست انجامیده است.

کمونیسٹ ہفتگی: آیا دگرگونی در بدنه قدرت سوریه، سقوط دولت بشار اسد و روی کار آمدن ساختار جدید به رهبری احمدالشرع و تلاش برای ایجاد یک دولت متمرکز را می توان عامل اصلی بازنگری در سیاست های آمریکا نسبت به نیروهای سیاسی کردستان دانست؟ ناسیونالیسم کرد همواره نگاهی خوشبینانه به حمایت های غرب و آمریکا داشته است. آیا بحران فعلی در کردستان سوریه می تواند پایانی بر این سراب حمایتی باشد و منجر به یک بازنگری کلی در رفتار سیاسی نیروهای کردستان شود؟

همایون گدازرگ: پراگماتیسم همواره یک وجه سیاست های آمریکا نسبت به برخورد به حوادث گوناگون بوده است، به این معنا منافع پایه ای آنها در هر دوره قطب نمای برخوردشان به تحولات در جوامع گوناگون است. اینجا هم در خاورمیانه همین قانون حکم می راند. تجربه تاریخ صد ساله در این منطقه و نمونه های پشتیبانی و چرخش و عدم پشتیبانی در مورد حکومت شاه ایران و افغانستان قبل از طالبان و حتی عراق و لیبی گواه این واقعیت هستند. البته شرایط و تعادل قوای وقت در جهان و منطقه در کندی و سرعت این سیاست معامله گرانه آمریکا و غرب تاثیر داشته است. به این معنی که در شرایط امروز که سرمایه داری و فاشیست در حمله به تمامی دستاوردهای بشریت افسار گسیخته است و حتی به عهد و پیمانهای درونی خانواده دولت های سرمایه داری هم پایبند نیست، قربانی کردن جنبش های کوچک و منطقه ای در راستای منافع درازمدت تر یک نرم شناخته شده سیاست آمریکا است. اگرچه در گذشته فقط کمونیست ها این ریاکاری را افشا می کردند، امروز دوستی دروغین قدرتهای بزرگ در برابر جنبش های مدنی و آزادیخواهانه به بخشی از خودآگاهی مردم در بیشتر جوامع تبدیل شده است.

مورد کردستان سوریه فقط تکرار این سیاست ریاکارانه است، که البته حزب ما در مورد آن همواره هشدار داده و برای ما این تراژدی قابل پیش بینی بود. توم باراک نماینده آمریکا در منطقه صراحتاً اعلام کرد که آنها دیگر هیچ تعهدنامه ای با نیروهای سوریه دمکراتیک ندارند. خیلی واضح اعلام کرد ارزش مصرف اینها تمام شده است و اکنون آمریکا طرفدار یک دولت مرکزی قدرتمند است. دولت قدرتمندی که یکی از مخالفان مشترک آمریکا و نیروهای کرد سوریه در زمان مبارزه با داعش سرکرده و رئیس جمهور آن است.

بهرحال برخلاف تبلیغات ناسیونالیست ها نه آمریکا عاشق چشم و ابروی



کردها است و نه اسرائیل برنامه ای برای تشکیل دولت کردستان بزرگ را در تحولات خاورمیانه دارد. منافع منطقه ای اسرائیل و آمریکا و ترکیه و کشورهای عربی ریشه ای تر از آنست که برای هیچ بخش از جنبش ناسیونالیستی آن را قربانی کنند. دقیقاً آمریکا در این منطقه و اینجا در سوریه منافع خود را بوسیله یک

دولت مرکزی مقتدر جستجو می کند که بتواند منابع گاز و نفت و راه صدور آنها را تضمین کند و همچنین دست و نقش روسیه را بعنوان یکی از مداخله گران دو دهه گذشته در سوریه کوتاه کند. با اینحال آمریکا این تصمیم را با توجه به منافع شرکای منطقه ای خودش گرفته است، هم امنیت اسرائیل با تصرف بخش هایی از جنوب سوریه حاصل شده است و هم محدود کردن اداره خود مدیریتی روژاوا و در واقع از بین بردن توان نظامی آن، رضایت دولت سرکوبگر ترکیه را فراهم کرده است که در طی این سالها مشغول توطئه، سرکوب و تعرض علیه مردم بیدفاع در کردستان سوریه بوده است. و بالاخره سرکار آمدن یک حکومت سنی بجای رژیم بشار اسد که فعلاً میانه خوبی با دولت های ایران و عراق ندارد، مورد تائید دولت های مرتجع عرب در منطقه است.

اما اینکه آیا این تجربه از روی برگرداندن آمریکا از کردهای سوریه می توان درس عبرتی برای دیگر بخش های ناسیونالیست کرد در منطقه باشد، بنظرم چنین نخواهد بود و چنین اتفاقی نخواهد افتاد. زندگی در شکاف دولت ها و آویزان شدن به قدرتهای جهانی استراتژی لایتغیر احزاب ناسیونالیستی است. اگر هدف آنها رسیدن به گوشه ای از قدرت است، هرکس آن را بیاورد، چرا باید از آن روی برگرداندند؟ مخصوصاً در شرایط تاخت و تاز ضد بشری کنونی که جریان فاشیستی ترامپ در همه جا راه انداخته است و خود این جریانات در انواع بحران سیاسی و ایدئولوژیک بسر میبرند، اتفاقاً این تمایل بدون پرده و صریحتر از هر زمان از زبان رهبران این جریانات جاری می شود. بعد از تحولات خونین اخیر در ایران اکنون کسانی مانند عبدالله مهدی و مصطفی هجری با صراحت خواستار حمله نظامی آمریکا به ایران هستند. البته اینها فقط از بقیه صریحتر هستند وگرنه صف چنین متقاضیانی در جنبش ناسیونالیسم کرد در منطقه طولانی تر است.

کمونیسٹ ہفتگی: با در نظر گرفتن شرایط میدانی کنونی، امنیت زیستی، ثبات اجتماعی و آینده سیاسی مردم در مناطق درگیر را چگونه ارزیابی می کنید؟

همایون گدازرگ: بالاتر هم اشاره شد که پس از سقوط رژیم بشار اسد در سال ۲۰۲۴ و به حکومت رساندن احمد شرع توسط آمریکا و به کمک دولت ترکیه، اوضاع فرق کرده است. اولویت های جدیدی در دستور آمریکا قرار گرفته است که مستقیماً روی زندگی و آینده سیستم خود مدیریتی و مردم آن تاثیر گذاشته است. از همان ماههای اول زندگی صلح آمیز و قدرت نظامی این منطقه

قتل عام وسیع مردم در داخل، رقص ارتجاع سلطنتی در خارج

رحمان حسین زاده



خانواده های مردم معترض نیست. به همین دلیل در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و فردای شیرین پیروزی، سران جنایتکار هولوکاست اسلامی و قبل از همه خامنه ای را به دادگاههای عادلانه و علنی مردم حق طلب میسپارند. به سزای اعمالشان میرسند.

با این وجود خیزشهای بزرگ اجتماعی صحنه آزمایش سیاستها و شعارها و تاکتیکهای جریانات اپوزیسیون است. به ویژه آن بخش که در قالب آلترناتیو ابراز وجود میکند. در این رابطه خیزش اعتراضی دی ماه ۱۴۰۴ با شفافیت سیاستها و تاکتیکهای جریان سلطنت طلب و شخص رضا پهلوی را محک زد. در یک نگاه ابژکتیو همگان شاهد بودند، خیزش اعتراضی آغاز شده از هفتم دی ماه، قدم به قدم و روز به روز گسترده تر تقویت شد، به شهرهای کوچک و بزرگ و حتی روستاها کشیده شد. شعارها و خواسته های برحق رساتر شدند. جنبش اعتراضی مسیر توده ای تر شدن و جلب و جذب اقشار بیشتر جامعه را طی میکرد. به موازات این روند جست و خیز سلطنت طلبان متکی به رسانه های مرتجعی چون "ایران انترنشنال و من و تو و بی. بی. سی" گرایش دست راستی درون جنبش همگانی را تقویت کرد. به ویژه زمانی که صدای شوم "ترامپ" فاشیست مبنی بر تهدید های سران رژیم و وعده "کمک در راه است" رضا پهلوی را وسوسه کرد تا فراخوان همسو با "پدرخوانده ترامپ" را پی توجه به تناسب قوای واقعی ارائه کند. لحظات "نبرد نهایی و تصرف اماکن دولتی" را به امید "پیام رئیس جمهور آمریکا را شنیدید، کمک در راه است، مبارزه را ادامه دهید" وعده دهد. هم پوشانی وعده های الکی و ارتجاعی ترامپ فاشیست و فراخوانهای رضا پهلوی هدیه ای بود که دستاویز هجوم نظامی سبعمانه شبها و روزهای سیاه هیجدهم و نوزدهم دی ماه توسط سران جمهوری اسلامی علیه مردم شد.

شعارها و تاکتیکهای اتخاذ شده سلطنت طلبان و رضا پهلوی نقطه مقابل شعارها و اقدامات جاری در خیزش اعتراضی بود. در همسویی معماری شده نانوشته و یا نوشته شده با عوامل جمهوری اسلامی و گروههای اطلاعات رژیم و به کمک رسانه های مزدور شعارهای برحق "مرگ بر خامنه ای و مرگ بردیکتاتور و آزادی، آزادی" و "علیه فقر و گرانی میریم تا سرنگونی" را عامدانه به حاشیه راندند، شعارهای پی ربط به زندگی و مبارزه مردم از جمله "ایران را پس میگیریم" و "پهلوی برمیگردد" و امثالهم را باد زدند. روشهای مبارزاتی متحد کننده توده مردم و منطبق با تناسب قوا و هر روز گسترش یابنده را فرعی و روشهای آوانتوریستی "اماکن دولتی" را تصرف کنید و نگه دارید و نگران نباشید چون "وعده کمک پرزیدنت آمریکا" در راه است را به کمک رسانه های معلوم الحال و عوامل مرتجع برجسته کردند. این شعارها و تاکتیکها نه سهواً و به قول بعضی تبیینهای سطحی "غیرمسئولانه" بلکه کاملاً آگاهانه و منطبق با استراتژی اتکا به "دخالت نظامی آمریکا- اسرائیل" از جانب رضا پهلوی و تیم دست راستی همکار او انتخاب شده است. از نظر آنها باکی نیست که هزاران نفر در راستای شعارها و تاکتیکهای ضد انقلابی و ضد مردمی تلف شوند، چون شرط ترامپ برای

جنبش اعتراضی حق طلبانه دی ماه ۱۴۰۴ با اعتصاب و نارضایتی از بازار شروع شد. اما سرعت از اعتراض بازار فراتر رفت. اعتراض به فقر و گرانی و شرایط سخت معیشتی تحمیل شده از جانب جمهوری اسلامی بر اکثریت وسیع اقشار مختلف علت گسترش سریع اعتراضات کوبنده این بار بود. مردم کارد به استخوان رسیده راهی جز خروش اعتراضی به منظور خلاصی از فقر و گرانی و تبعیض و جمهوری اسلامی تحمیل کننده آن در مقابل خود ندیدند. لذا همانند دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ و شهریور ۱۴۰۱، با اراده سرنگون کردن جمهوری اسلامی به میدان آمدند. این بار طبقات و اقشار مختلف گسترده تر در جنبش اعتراضی حضور داشتند. این وضعیت از یک طرف موجب همه گیر بودن جنبش اعتراضی شد و از طرف دیگر در را به روی حضور پررنگتر طبقات و اقشار مختلف باز کرد. خصلت پیچیده تر به جنبش سرنگونی بخشید. جنبشهای سیاسی بورژوازی و کهنه پرست، مشخصاً آلترناتیو دست راستی سلطنت طلب با شعارها و تاکتیکهای ضد مردمی بیشتر برجسته شد.

موج قدرتمند و گسترش یابنده خیزش اعتراضی قصد تعیین تکلیف اساسی با سراپای جمهوری اسلامی را داشت. "کابوس" سرنگونی مهمان خانه های سران جنایتکار جمهوری اسلامی شد. خامنه ای جلاد و کل حکومت برآمده از قتل عام دسته جمعی دهه شصت، برای جلوگیری از سقوط جمهوری اسلامی سبعمانه تر و گسترده تر از همه دوران عمر سیاه جمهوری اسلامی دست به قتل عام وسیعتر زدند. به شهرهای بزرگ و کوچک و محلات بپاخاسته و مواردی روستاها خون پاشیدند. خامنه ای جنایتکار در دنیای مالیخولیایی با قصد تکرار دهه شصت میخواهد کشتی به گل نشسته نظام فرسوده را به مقصد برساند. اما بخوبی میداند مهر شکست بر پیشانی تقلاهای مذبحخانه شان نشسته است. غافل از اینکه بذر سرنگونی حکومتشان را به دست خود گسترده تر از همیشه در درون محلات و شهر و روستاهایی پاشاندند که در آنها جویبار خون براه انداختند. نشانه قد علم کردن دوباره اعتراض مردم هم اکنون در گرامیداشت یاد عزیزان جانباخته به وضوح خود را نشان میدهد. مردم متنفر و خشمگین همچون طوفان بنیان برافکن برمیگردند و هر نمادی از جمهوری اسلامی را با اراده خود دفن میکنند.

خیزش اعتراضی اخیر و نقش ضد انقلابی و ضد مردمی رضا پهلوی و سلطنت طلبان!

مسئول اول و آخر قتل عام وسیع و نسل کشی اخیر جمهوری اسلامی و در رأس آنها خامنه ای و نه هیچ جریان و پدیده دیگری است. هیچ درجه از فراخوانها و سیاستهای مضر و بیربط به حق طلبی مردم از جانب هر بخش از جریانات اپوزیسیون توجیه گر کشتار هزاران انسان و بازداشت دهها هزار نفر با خطر اعدام بالای سر آنها و اعمال فشار بر

در باره

تحولات در کردستان سوریه ...

با چراغ سبز آمریکا مورد تعرض نیروهای اسلامی حکومت احمد شرع قرار گرفت. نماینده آمریکا در منطقه صراحتاً در کنار دولت تازه بقدرت رسیده و برای محدود کردن و پیوستن دوباره کل سیستم خودمدیریتی به دولت مرکزی ایستاد. این تعرض برای اهالی کرد نشین آن منطقه که سالها تحت فشار و عدم کوچکترین حقوق انسانی مورد تبعیض و ستم حکومت بعثی اسد پسر و پدر قرار گرفته بودند، بمثابة کابوس و عقبگرد به سالهای تاریک و سرکوب بود.

عاقبت در اثر فشار مکرر آمریکا و ترکیه رهبری نیروهای دمکراتیک سوریه مجبور به سازش و عقب نشینی از بخش‌های عرب نشین منطقه سیستم خودمدیریتی و امضا قراردادی شد که در واقع تمام قدرت نظامی آن در ارتش حکومت مرکزی ادغام خواهد شد.

اما با اینحال مناطق کردنشین کردستان سوریه در برابر پیشروی نیروهای احمد شرع تصمیم به مقاومت گرفته و خواهان تضمین امنیتی و حاکمیت محلی خود هستند. این مقاومت با پشتیبانی توده ای کم نظیری از کشورهای مجاور و اروپا روبرو شده است. در هر حال آینده و نتیجه نهایی این رویارویی را اتحاد، انسجام و ایستادگی مردم و نیروهای کردستان ترکیه معلوم خواهند کرد. بخصوص در منطقه ای که هنوز سر بر آوردن دوباره نیروهای سیاه داعش در اثر این تحولات همچنان تهدیدی برای منطقه است، و همچنین دولت تازه بقدرت رسیده احمد شرع هنوز بر تمام منطقه تسلط ندارد. مقاومت و ماندگاری نیروهای مسلح در کردستان ترکیه حیاتی و ابزار حفظ امنیت و زندگی آنهاست.

اما در ویرای بهم ریختگی و تقابل نیروهای مختلف در سوریه، استراتژی منطقه ای آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی و عراق، می تواند صحنه رقابت ها را پیچیده تر کند. آنچه معلوم است زندگی آرام و عادی مردم در روزاوا متأسفانه دچار مخاطرات جدی و آوارگی دوباره مردم بیگناه این منطقه شده است.

۲۸ ژانویه ۲۰۲۶

قتل عام وسیع مردم در داخل، رقص ارتجاع

سلطنتی در خارج ...

دخالت نظامی آمار بالای "کشته شدگان" است. اگر برای مردم و ما صف آزادیخواهان و برابری طلبان قتل عام وسیع اخیر فاجعه است، برای سلطنت طلبان و رضا پهلوی "غنیمت و مدارک و فاکت کافی و رضایت بخش" برای قانع کردن دولت آمریکا و اسرائیل جهت دخالت جنکی و جابجایی قدرت در بالا و نشان دادن جناب پهلوی به جای خامنه ای به قیمت جنگ و خون و تباهی تحمیل شده بر ایران است. در این سناریوی سیاه "نوستالژی پس گرفتن ایران و شاه شدن" رضا پهلوی و استراتژی ضد مردمی سلطنت طلبان محقق شده به نظر می‌رسد. چنین است ضدیت شعارها و تاکتیکها و استراتژی و کل فلسفه وجودی سلطنت طلبان با محوریت رضا پهلوی با خواسته ها و اهداف و منافع مردم معترض و جان به لب رسیده از دست استبداد و ستم و فقر و گرانی و سرکوب. نقش ضد انقلابی و ضد مردمی سلطنت طلبان و رضا پهلوی در خیزش اخیر و قبلتر هم در خیزش سه سال قبل ۱۴۰۱ برای رهبران و پیشروان جنبش اعتراضی و انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی تجربه مهمی است، که در مسیر مبارزه پریچ و خم پیش رو لازمست رسوا و به حاشیه رانده شود.

آلترناتیو دست راستی سلطنت طلب متکی به اندک گرایش اجتماعی سمپاتش و رسانه های حلقه بگوشی چون ایران اینترنشنال و من و تو و به اعتقاد من در تباری و همگامی رسمی و یا دوفاکتو با گروههایی از درون جمهوری اسلامی و به کمک حمایت‌های سیاسی و عملی اسرائیل تقویت شد. همانطور که در کنفرانس اخیر شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست گفتم، "جریان سلطنت طلبی را باید به عنوان یک جناح دست راستی فاشیست، به عنوان سیاه جامگان اپوزیسیون راست که به شدت مضر و مزاحم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بوده و خواهند بود، جدی گرفت و نباید به جست و خیز آنها بی توجه بود. اما احیای حکومت پادشاهی و سلطنتی در آینده تحولا سیاسی ایران جزو غیرممکن ها است." در مطلب بعدی به این موضوع می‌پردازم.

بهمن ۱۴۰۴



به حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست کمک مالی کنید!

از میان رویدادهای هفته: علی جوادی

سقوط در پناهگاه:

مرگ دیکتاتور، آغاز کدام تراژدی؟

"زمان تغییر رهبری است" - این جمله ای است که ترامپ بر زبان آورد. جمله ای که در زبان دیپلماتیک معنایی دوپهلوی دارد، اما در زبان قدرت نظامی میتواند معنایی بسیار عینی تر داشته باشد: زدن مستقیم راس هرم قدرت. همزمان، گزارشهایی در محافل امنیتی و رسانه ای - که صحت و جزئیاتشان قابل راستی آزمایی مستقل نیست - مدعی اند خامنه ای در زیر مجموعه ای که "حرم امام رضا" نامیده میشود پنهان شده است. از سوی دیگر مقامهای آمریکایی بارها با لحنی معنادار گفته اند محل اختفای او را میدانند. همانگونه که پیشتر درباره رهبران گروههای دیگر مانند حسن نصرالله و اسماعیل هانیه نیز چنین ادعاهایی مطرح شده بود و نتایج اش را میدانیم.

اما در این فضای سنگین تهدید و جنگ روانی، مرگ رهبر یک حکومت استبداد اسلامی، به خودی خود نه انقلاب است و نه رهایی. بیشتر شبیه لحظه ای است که در آن سقف یک بنای پوسیده ترک میخورد. گرد و خاک بلند میشود، صدای انفجار بلند میشود، اما هنوز معلوم نیست چه چیزی فرو میریزد و چه چیزی بر سر مردم آوار میشود. اگر این مرگ نه در بستر بیماری و کوهلت، بلکه در دل یک حمله نظامی و در پناهگاهی زیر نامی "مقدس" رخ دهد، صحنه از یک رویداد سیاسی به یک نمایش تمام عیار تاریخی بدل میشود.

صحنه شکسپیری سقوط در زیر سایه "تقدس"

تصور کنید: مردی که دهه ها با زبان ضد انسانی دین، با نام خدا و با هاله ای از قداست سیاسی بر جامعه با مشت آهنین حکومت کرده، اکنون نه بر منبر که در یک پناهگاه بتنی زیر قبر امامش نشسته است. بالا، آسمان نه جایگاه فرشتگان که مسیر پرواز جنگنده ها و موشک هاست. آنچه زمانی "حرم امام رضا" نامیده میشد، حالا بیشتر به صحنه آخر یک نمایش قدرت میماند. جایی که تقدس به سپر سیاسی بدل شده است.

در تراژدی های شکسپیر، پادشاهان اغلب نه در میدان نبردی باشکوه، بلکه در خلوت، در ترس و در نتیجه زنجیره اعمال خود سقوط میکنند. مرگ در پناهگاه، زیر سایه نام امام و مذهب، برای رهبری که یک عمر با دستگاه خونین مذهب حکومت کرد، طنزی سیاه و تاریخی دارد. گویی اسطوره ای که ساخته بود، در لحظه آخر دیگر کار نمیکند. نه معجزه ای میرسد و نه آسمان شکافته میشود، فقط صدای انفجار و فروریختن.



این تصویر برای توده مردم بار نمادین سنگینی دارد. رهبری که نماد دهه ها سرکوب، زندان، اعدام، فقر و تحقیر بوده، حالا خود در وضعیت انسانی محصور و بی پناه در برابر نیروی بزرگتر از خویش قرار گرفته و در انتظار لحظات پایانی است که گویا خود سناریوی پرده آخر آن را نگاشته است. این وارونگی، جوهره تراژدی است.

فردای مرگ دیکتاتور؛ شادی بزرگ، سایه بزرگتر

برای میلیونها انسان در ایران، فردای مرگ خامنه ای میتواند روزی باشد که نفس راحتی بکشند. روزی که خبر سقوط نماد اصلی سرکوب، برای لحظه ای کوتاه، حس سبکی به جامعه بدهد. شادی ای تلخ، آمیخته با اشک، اما واقعی. شادی مادری که سالها نام فرزندانشان را در دل تکرار کرده اند، شادی پدرانی که عمرشان در صف دادگاهها و زندانها گذشت، شادی نسلی که جوانی اش زیر سایه ترس و تحقیر سوخت.

این شادی از سر خونخواهی کور نیست. از سر پایان یافتن حضور زنده یک نماد دائمی سرکوب است. کمتر کسی در جامعه به غیر از حلقه نزدیکان و لشکر اجاره ای اش برای او سوگواری خواهد کرد. حتی در دل همان شادی نیز این حس خواهد بود که ای کاش زنده میماند تا در برابر چشم مردم، در یک دادگاه علنی، پاسخگوی یک عمر جنایت میشد. و چه حیف که مانند هیتلر به دست عدالت سپرده نشد.

اما درست همین جاست که واقعیت سخت سر برمی آورد. این شادی بزرگ، تضمین آینده ای روشن نیست. مرگ دیکتاتور، حتی اگر برای لحظه ای میلیونها نفر را سبک کند، دستگاهی را که او بر آن تکیه داشت، یک شبه نابود نمیکند. شادی جامعه میتواند واقعی باشد، اما همزمان با آن، سایه ای بزرگتر بر سر فردا قرار دارد: سایه جنگ، سرکوب انتقامجویانه، یا فروپاشی بی ثبات. تراژدی اینجاست؛ جایی که مردم حق دارند از مرگ ظالم شاد شوند، اما همچنان باید نگران باشند که بهای سقوط او را دوباره خودشان با نامنی، فقر و خون بپردازند.

خشم مردم، نه مجوز جنگ

سالهاست که در خیابانهای ایران فریاد "مرگ بر خامنه ای" طنین انداخته است. این فریاد، فریاد مادری است که فرزندانشان را در سرکوب از دست داده اند، پدرانی که بر مزار جوانانشان ایستاده اند، انسانهایی که زیر بار فقر، زندان و تحقیر خرد شده اند. این فریاد، زبان درد و اعتراض یک جامعه زخم خورده است.

اما همین فریاد، همین نفرت عمیق و کاملاً قابل فهم از راس یک نظام جنایتکار، مجوز حمله نظامی ماشین جنگی آمریکا و

سقوط در پناہگاہ:

مرگ دیکتاتور، آغاز کدام تراژدی ...

اسلحه، زندان و تجربه سرکوب. در شرایط شوک، نامتی و احتمال جنگ، بخشهایی از جامعه به جای حرکت جمعی، به سمت احتیاط و تلاش برای بقا که اصلی ترین احساس انسانی است میروند. حکومت نیز از همین فضا برای تحمیل حکومت نظامی شاید اعلام شده و نشده، بازداشت های گسترده و خفه کردن هر صدای اعتراضی استفاده میکند. یعنی مرگ دیکتاتور لزوماً به معنای گشایش فوری برای مردم نیست، حتی میتواند دوره ای تیره تر از سرکوب کور را رقم بزند.

صحنه بعد از مرگ: جنگ بر سر لاشه قدرت

مرگ او در اثر حمله نظامی، روایت را پیچیده تر میکند. بقایای حکومت میتوانند از او یک شهید سیاسی بسازند تا نیروهای نظامی قدرت را منسجم کنند. مرگی که برای بخش عظیم جامعه پایان یک کابوس است، برای دستگاه سرکوب میتواند به ابزار بسیج، انتقام و بستن بیشتر فضا و خونریزی تبدیل شود. در بالا دو امکان متضاد وجود دارد. یکی اینکه بخش مسلط درون حاکمیت به سرعت بر سر یک چهره یا یک رهبری جمعی به توافق برسد و با قدرتهای جهانی وارد نوعی بده بستان محدود شود تا اصل نظام حفظ شود. سناریوی تغییر برای بقا. امکان دیگر و بسیار محتمل تر از هم گسیختگی است. نبود او میتواند رقابت های فروخورده میان باندهای مختلف را علنی کند. درگیری درونی میان سپاه، روحانیت حکومتی، شبکه های اقتصادی و امنیتی میتواند فلج سیاسی ایجاد کند. این وضعیت نه لزوماً به آزادی، بلکه به بی ثباتی خطرناک منجر میشود.

خطر سناریوی سیاه

بدترین حالت برای جامعه، لغزیدن به سوی وضعیتی است که در آن اقتدار مرکزی ضعیف میشود، اما یک بدیل مترقی و سراسری هنوز قدرت نگرفته است. در این خلأ، نیروهای مسلح محلی، باندهای امنیتی و فرماندهان میدانی میتوانند به بازیگران اصلی بدل شوند. امنیت روزمره مردم فرو میریزد، اقتصاد از هم میپاشد و زندگی به میدان بقا تبدیل میشود. در چنین سناریوی مردم میان دو آتش گیر میکنند: از یک سو بقایای یک حکومت خشن که برای زنده ماندن هر کاری میکند، و از سوی دیگر آشوب مسلحانه و نظامیگری کور. این وضعیت نه آزادی می آورد و نه عدالت، بلکه فقط رنج را چند برابر میکند.

مساله اصلی: مرگ یک نفر یا زندگی میلیونها نفر

از دید ما، مساله اصلی نه این است که او چگونه میمیرد، در کدام پناہگاہ و زیر کدام نام "مقدس"، بلکه این است که جامعه به کدام سو میرود. اگر نیروی متشکل و آزادی خواهی که بتواند همزمان با استبداد داخلی و سناریوهای جنگی خارجی مرزبندی کند ضعیف باشد، خلأ قدرت را یا نظامیان پر میکنند یا بازیگران و نیروهای مخرب جامعه و نیروهای نیابتی دول ارتجاعی منطقه.

مرگ رهبر یک حکومت سرکوبگر میتواند لحظه ای نمادین و حتی شکسپیری باشد، اما تاریخ با نمادها پیش نمیروند، با توازن قوا پیش میرود. بدون سازمانیابی آگاهانه و افق روشن برای آزادی و برابری، سقوط یک سر به معنای پایان عمر هیولا نیست. فقط میتواند آغاز دوره ای پر آشوب تر از کشمکش بر سر لاشه قدرت باشد، دوره ای که

اسرائیل نبوده و نیست. همدردی با احساس مردم یک چیز است، سوء استفاده از آن برای توجیه بمباران، جنگ و ویرانی چیز دیگر. آن مادری که بر سر مزار فرزندش فریاد "مرگ بر خامنه ای" میزند، لزوماً خواهان آن نیست که بر سر شهرش بمب بریزند، برق و آب قطع شود، کودکان دیگر زیر آوار بمانند. یکی از بیرحمانه ترین تحریف های سیاسی همین جا رخ میدهد: خشم مردم علیه دیکتاتور را میگیرند، آن را از بستر انسانی و اجتماعی اش جدا میکنند و به عنوان چک سفید امضا برای تهاجم نظامی عرضه میکنند. گویی رنج مردم سند مالکیت قدرتهای متخاصم بر سرنوشت همان مردم است. این نه همبستگی، بلکه مصادره درد است.

مرگ راس هرم، بقای دستگاه

برای جامعه ای که دهه ها زیر سایه سرکوب زندگی کرده، حذف راس هرم قدرت و قاتل فرزندان مردم با شادی مواجه میشود، اما از نظر ساختار، جمهوری اسلامی فقط یک فرد نیست. شبکه ای است از فرماندهان نظامی، باندهای امنیتی، بنیادهای اقتصادی، دستگاه کثیف روحانیت و دستگاه عریض و طویل سرکوب. مرگ رهبر میتواند این شبکه را دچار شکاف کند، اما خود به خود آن را منحل نمیکند. حتی محتمل تر این است که بخشهایی از قدرت، برای جلوگیری از فروپاشی، به سرعت به سمت بستن تمامی فضا، اعلام وضعیت فوق العاده نانوشتی و یکدست کردن بیشتر قدرت با قدرت نظامی حرکت کند. یعنی درست در لحظه ای که برخی در بیرون از فرصت طلایی حرف میزنند، در درون ماشین سرکوب با شدت بیشتری روشن شود.

سطح اول درگیری: آتش بیرونی

اگر مرگ رهبر در متن تنش شدید میان حکومت ایران و آمریکا و اسرائیل رخ دهد، خطر گسترش درگیری نظامی واقعی است. ساختار نظامی امنیتی باقی مانده برای نشان دادن اقتدار و جلوگیری از فروپاشی درونی، ممکن است به اقدامات تلافی جویانه منطقه ای دست بزند. حملات نامتقارن، فعال شدن نیروهای نیابتی، یا ضربات نمادین میتواند بخشی از این منطق باشد. در آن سو نیز قدرتهای درگیر ممکن است این لحظه را زمان فشار نهایی ببینند. اما جنگ ها طبق سناریوهای اتاق فکر پیش نمیروند. هر ضربه میتواند زنجیره ای از واکنش های پیش بینی ناپذیر ایجاد کند. در این میان آنچه له میشود نه ژئوپلیتیک بلکه زندگی انسانهای عادی است. کارگر، کودک، سالمند، مردمی که نه در کاخ ها تصمیم گرفته اند و نه در ناوها دستور داده اند.

سطح دوم درگیری: حکومت و جامعه

توهم برخی جریانهای جنگ طلب این است که با حذف یک فرد در راس، جامعه بلافاصله به خیابان میریزد و کار را تمام میکنند. این تصویر بیشتر آرزوست، کودنانه است تا تحلیل. دستگاه سرکوبی که دهه ها برای بقای نظام ساخته شده، در فردای مرگ رهبر هم وجود دارد، با

"من پیش از سقوط بر میگردم"

از دلک بازی سیاسی رضا پهلوی تا مهندسی سناریوی سیاه

در آن باز هم این مردم عادی هستند که هزینه اصلی را میپردازند.

"من پیش از سقوط بر میگردم"

از دلک بازی سیاسی رضا پهلوی تا مهندسی سناریوی سیاه نخست باید خندید. خنده‌ای تلخ، خفه و تحقیرآمیز. چون جمله‌ای که از دهان رضا پهلوی بیرون آمده اساساً شایسته چیز دیگری نیست: "من پیش از سقوط جمهوری اسلامی به ایران بازمی‌گردم."

پیش از سقوط؟ یعنی وقتی هنوز آسمان، فرودگاه، مرز، زندان، گلوله و شکنجه در اختیار همان رژیم است که جامعه را به زانو درآورده؟ این نه جسارت سیاسی است و نه شجاعت شخصی. این توهمی کودکانه است که فقط در فضای استودیو و فیلم‌های هالیوودی می‌تواند جدی گرفته شود. اما مشکل دقیقاً همین جاست. تاریخ نشان داده است که وقتی چنین حماقت‌هایی جدی گرفته می‌شوند، هزینه‌اش را مردم با جان و زندگی می‌پردازند. پس خنده باید ناگهان قطع شود و جای خود را به پرستشی هولناک بدهد: اگر این حرف صرفاً حماقت شخصی نباشد و پشتش سناریوی واقعی خوابیده باشد، آن سناریو چیست و چه بلایی بر سر جامعه می‌آورد؟

سناریوهای آمریکا: "مدیریت بحران" یا مهندسی ویرانی؟

اگر "پیش از سقوط" قرار است معنای عملی داشته باشد، فقط در چارچوب مداخله از بالا ممکن است. و مداخله از بالا، در قاموس آمریکا، یعنی مجموعه‌ای از سناریوها که همگی یک ویژگی مشترک دارند: آن‌ها رژیم را لزوماً سرنگون نمی‌کنند، اما جامعه را قطعاً خرد می‌کنند.

محاصره اقتصادی - خفه کردن جامعه به نام فشار بر رژیم

اولین و "کم هزینه ترین" سناریوی که معمولاً روی میز قرار می‌گیرد، محاصره اقتصادی مرگبار است. همان نسخه‌ای که بر عراق اعمال شد. تحریم کامل، قطع مبادلات، مسدود کردن مسیرهای مالی و محدود سازی شدید واردات و صادرات. نامش را می‌گذارند "تحریم اقتصادی هوشمند"، اما نتیجه‌اش خفه شدن زندگی مردم است. این سناریو گوی اقتصاد را می‌فشارد، اما آن که خفه می‌شود رژیم نیست، مردم‌اند. گرسنگی، کمبود دارو، فروپاشی خدمات درمانی، سقوط ارزش پول، بیکاری میلیونی و... تاریخ عراق نشان داد که "نفت در برابر غذا" یعنی کودکان در برابر تحریم. یعنی مرگ تدریجی، خاموش و گسترده. محاصره اقتصادی نه بمب می‌ریزد، اما همان قدر می‌کشد. این سناریو پیش از آنکه جنگ آغاز شود، جامعه را به زانو درمی‌آورد.

تصرف خارک - قطع نفت، قطع زندگی

سناریوی دیگری می‌تواند تصرف جزیره خارک باشد. گلوگاه صادرات نفتی. این اقدام با وقاحت به‌عنوان "ضربه هوشمند به رژیم" معرفی می‌شود.

اما در واقع، این ضربه هوشمند به زندگی مردم هم است. اشغال خارک یعنی شوک اقتصادی ویرانگر، تورم افسارگسیخته، بیکاری گسترده و فقیرسازی میلیونی. رژیم ممکن است دوام بیاورد، جا به جا شود و سرکوب را تشدید کند، اما جامعه زیر آوار اقتصادی خرد می‌شود.

و تازه این فقط آغاز است. خارک یک نقطه منفعل نیست. حفظ آن یعنی درگیری دائمی. یعنی هر روز خطر حمله، هر روز ناامنی، هر روز مرگ. این سناریو نه "فشار هدفمند"، بلکه اعلان جنگ به زندگی مردم است. و طنز تلخ: در این سناریو رضا پهلوی شاید در این جزیره به آرزوی خود برسد و تاجگذاری کند؟!

اشغال سواحل جنوبی - تسخیر سریع، فاجعه طولانی

ناوگان‌های جنگی آمریکا نیروی عظیم و ویرانگرند. بله، آن‌ها می‌توانند پس از جنگی خونین بخش‌هایی از سواحل جنوبی کشور را تسخیر کنند. اما تسخیر پایان ماجرا نیست، آغاز جهنم است. حفظ این اشغال یعنی حضور دائم نیروهای جنگی، ناامن سازی کل منطقه، واکنش‌های نامتقارن، بمب گذاری‌ها، حملات موشکی و کشیده شدن جنگ به زندگی روزمره مردم. این سناریو رژیم را "خفه" نمی‌کند؛ جامعه را خفه می‌کند.

منطقه پرواز ممنوع - افسانه انساندوستانه، واقعیت بمباران

بر فراز این پروژه‌ها، سناریوی منطقه پرواز ممنوع قرار می‌گیرد. این سناریو همیشه با لعاب انساندوستی فروخته می‌شود. همان نسخه‌ای که در عراق دهه نود پیچیده شد. اما قیاس ایران با آن تجربه، یا نادانی است یا فریبکاری و شاید هم هردو. بستن آسمان جنوب ایران بدون بمباران گسترده ممکن نیست. یعنی منطقه پرواز ممنوع از همان دقیقه اول جنگ است.

این سناریو زیرساخت‌ها را می‌زند، شهرها را ناامن می‌کند و جامعه را عملاً به وضعیت معلق جنگی می‌برد. نه رژیم سقوط می‌کند، نه جامعه آزاد می‌شود. سیاست تعطیل می‌شود و خشونت عنان گسیخته قانون زندگی می‌شود. این سناریو جامعه را سال‌ها به عقب پرتاب می‌کند.

از سوریه تا ایران: وقتی "گذار" به قتل عام فرسایشی بدل می‌شود

هرکس هنوز خیال می‌کند چنین سناریوهایی "کنترل‌پذیر" اند یا تاریخ را نخوانده یا عامدانه دروغ می‌گوید. سوریه نشان داد که فروپاشی یک لحظه نیست. یک روند طولانی، خونین و فرساینده و دهشتناک است.

در ایران نیز، ورود به سناریوی سیاه می‌تواند همین مسیر را طی کند: موشک باران‌ها، ضربات متقابل، گسترش میدان جنگ و ورود بازیگران منطقه‌ای. اگر اسرائیل وارد تقابل مستقیم شود و با پاسخ موشکی رژیم اسلامی مواجه گردد، چرخه تصاعد خشونت متوقف نخواهد شد. در چنین شرایطی، حرف زدن از "خط قرمزها" مضحک است. کاربرد سلاح اتمی، تاکتیکی یا بمب اتمی کثیف، همه چیز ممکن است. وقتی جنگ از کنترل خارج شود، منطقش برای توجیه هر جنایتی آماده است. جامعه فقط کشته نمی‌دهد. آینده‌اش را حداقل برای سالها می‌بازد.



نامه سرگشاده به جرمی کوربین

نماینده مستقل پارلمان بریتانیا و موسی "حزب شما"

اکنون بیش از سه هفته از اعتراضات مردم ایران برای خلاصی از دست وحشی ترین و درنده‌ترین رژیم تاریخ معاصر می‌گذرد. رژیم که برای بقای خود با بستن اینترنت و در سکوت رسانه‌ای بالغ بر ۳۵ هزار انسان از کودک خردسال تا کودکان دبستانی و زنان و مردانی که با دست خالی به مصاف حکومت اسلامی رفته بودند، به قتل رساند. کمتر رسانه جهانی است که به این کشتار دسته‌جمعی انسانها نپرداخته باشد و هر روز با باز شدن اینترنت گوشه‌های از این رویداد دهشتناک به بیرون از ایران درز پیدا میکند.

رژیم اسلامی علاوه بر کشتار انسانها دهها هزار انسان دیگر را با اسلحه گرم بشدت زخمی و صدها انسان را از ناحیه چشم زخمی نموده و بخشا نابینا کرده است.

شما که یکی از فعالین جدی مدافع حقوق مردم فلسطین هستید و دهها سال است بدون هیچ تاملی از حقوق آنان و صدها هزار پناهجو در این کشور دفاع کرده‌اید. شما که بی وقفه جنایات دولت فاشیست و نژادپرست اسرائیل را برملا و محکوم میکنید و فراخوان راهپیمایی میدهید چرا و به چه دلیل در مقابل کشتار سبعانه دهها هزار انسان در تنها دو روز سکوت کرده‌اید؟! کدام وجدان بیدار این سکوت مرگبار را از شما می‌پذیرد؟

ما انسانهای آزادیخواه و برابری طلب که ۴۷ سال است بی وقفه علیه استبداد حاکم بر ایران که تحت عنوان پوچ "ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی" خود را به شما و بخشی از چپ این جوامع قالب کرده است، مبارزه کرده‌ایم و تاکنون بیش از یکصد هزار انسان در این نبرد با رژیم اسلامی جان عزیزشان را از دست داده‌اند.

شما در گرماگرم جنایت علیه مردم ایران در فکر همبستگی با مردم فلسطین هستید و برای روز شنبه ۳۱ ژانویه فراخوان تجمع و راهپیمایی داده‌اید. کمتر جمع همبستگی با فلسطینیان و بویژه مردم غزه بوده است که ما در آن شرکت نکرده باشیم. ما علیه رژیم اسلامی حاکم بر ایران هستیم، علیه دخالتگری نظامی دولتهای ضد مردمی آمریکا و اسرائیل فاشیست هستیم، ما علیه اعاده نظم کهنه سلطنتی و تحمیل آن بر مردم هستیم. ما مردم ایران در این نبرد نفس گیر به کمک مردم آزادیخواه جهان نیاز داریم نه نیروهای مسلح دولتها که شیرازه جامعه را از هم می‌پاشانند.

ما همچنین از وجدان بیدار جهان، از بشریت متمدن، از نیروهای آزادیخواه، ضد جنگ و عدالت طلب در سراسر دنیا میخواهیم همزمان با محکوم کردن قتل عام وسیع مردم به دست جمهوری اسلامی، در برابر لشکرکشی احتمالی و قلدری میلیتاریستی آمریکا و هم پیمانانش بایستند. مردم ایران را تنها نگذارند. در کنار صف آزادیخواهی در ایران، در کنار مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و رسیدن به آینده ای آزاد، برابر و انسانی بایستند. صدای مخالفت جهانی با این سناریوی ویرانگر میتواند و باید این مسیر مرگبار را خنثی کند.

نه به جمهوری اسلامی، نه به جنگ و لشکرکشی نظامی، نه به آلترناتیوسازی جریانات راست بر ویرانه های جامعه! زنده باد مبارزه توده های مردم کارگر و زحمتکش برای آزادی و برابری و رفاه همگانی، برای یک آینده بهتر!

سعید آرمان

دبیر کمیته خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

"من پیش از سقوط بر میگردم"

از دلنق بازی سیاسی رضا پهلوی تا

مهندسی سناریوی سیاه...

سناریوی سیاه: فروپاشی همزمان، بدون برنده

سناریوی سیاه فقط رژیم را متلاشی نمی‌کند. جامعه را هم نابود می‌کند. اما این متلاشی شدن رهایی نیست، در هم شکستن شیرازه زندگی است. دولت تکه تکه می‌شود، خشونت خصوصی می‌شود، ملوک الطوائفی شکل می‌گیرد و سیاست به تعلیق طولانی می‌رود. در چنین ویرانه‌ای، پروژه‌هایی مثل سلطنت طلبی مضحک‌تر از همیشه می‌شوند. تاجگذاری در سواحل جنوبی یا خارک دیگر حتی هجو هم نیست، توهینی عریان به رنج و شعور انسان‌هاست.

این سناریوها دشمن زندگی‌اند

رژیم اسلامی دشمن زندگی مردم است و سرنگونی‌اش ضرورت انسانی جامعه است. اما محاصره اقتصادی، تصرف خارک، اشغال ساحلی، منطقه پرواز ممنوع و جنگ‌های مهندسی شده نیز دشمنان زندگی‌اند.

آزادی از دهانه ناو آبراهام لینکلن بیرون نمی‌آید. با بمباران ب۲ متولد نمی‌شود. با فروپاشی کنترل نشده به دست نمی‌آید. تنها بدیل انسانی همان چیزی است که همه این سناریوها می‌خواهند نابودش کنند: قدرت از پایین، سازماندهی اجتماعی، سازماندهی انقلاب اجتماعی و ایستادن آگاهانه در برابر سناریوی سیاه و برچیدن قدرتمند نیروهای سناریوی سیاه و شکل دادن به آینده ای شایسته زندگی.

۲۹ ژانویه ۲۰۲۶

مستقلی
کمونست

فراخوان دفتر بین‌المللی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

به اتحادیه‌های کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست، جنبش‌های مترقی و همه آزادیخواهان در سراسر جهان

علیه قتل عام جمعی مردم ایران توسط جمهوری اسلامی اقدام کنید!

به موازات آن، قدرت‌های امپریالیستی به رهبری ایالات متحده و اسرائیل در حال پیشبرد سناریوهای موسوم به «تغییر قدرت در بالا» هستند. این پروژه‌ها که با حمایت نیروهای دست راستی و فاشیستی از جمله جریان‌های سلطنت‌طلب و دیگر اپوزیسیون‌های راست‌گرای پروغری همراه است. این طرح‌ها نماینده رهایی نیستند. آنها جنبش مستقل طبقه کارگر را منحرف می‌کنند، پی‌ثباتی را تعمیق می‌بخشند و یک شکل از ستم را با شکلی دیگر که مطابق منافع امپریالیستی و معادلات منطقه‌ای است، جایگزین می‌کنند.

آینده ایران نباید در واشنگتن، تل‌آویو یا توسط اپوزیسیون راست پروغرب تعیین شود. این آینده باید به‌دست طبقه کارگر، زنان، جوانان و مردم تحت ستم و از طریق مبارزه توده‌ای، سازمان‌یابی مستقل و کنش انقلابی رقم بخورد. تنها آلترناتیو واقعی در برابر جمهوری اسلامی و راه‌حل‌های تحمیلی امپریالیستی، یک آلترناتیو سوسیالیستی مبتنی بر شوراها و کارگران و مردم، مالکیت اجتماعی و برابری کامل سیاسی و اجتماعی است.

در این شرایط بحرانی، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، همراه با دیگر نیروهای کمونیست و چپ، برای ایجاد یک آلترناتیو چپ و شورایی تلاش می‌کند. هدف ما تقویت هماهنگی، وحدت و اقدام مشترک نیروهای سوسیالیست انقلابی است تا بتوانند رهبری سیاسی جنبش توده‌ای را به دست گیرند، هم در مقابل جمهوری اسلامی و هم در مقابل آلترناتیوهای بورژوازی، امپریالیستی مقابله کنند و افق روشن کارگری و سوسیالیستی را برای انقلاب در ایران پیش ببرند.

همبستگی بین‌المللی امری فرعی نیست؛ بلکه بخش حیاتی این مبارزه است. جمهوری اسلامی برای تداوم جنایات خود به انزواء، سکوت و فقدان فشار بین‌المللی متکی است. در عین حال، قدرت‌های امپریالیستی می‌کوشند روایت بین‌المللی را در انحصار خود بگیرند و خود را به‌عنوان «آلترناتیو»های دروغین معرفی کنند. مداخله فعال جنبش بین‌المللی کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست و نیروهای مترقی برای شکستن این انزواء، افشای جنایات رژیم، تقویت اعتماد به نفس جنبش در داخل ایران و دفاع از ماهیت مستقل و کارگری آن، امری ضروری است.

از این‌رو، ما از همه اتحادیه‌های کارگری، تشکل‌های کارگری، احزاب سوسیالیست و کمونیست، جنبش‌های مترقی و همه آزادیخواهان در سراسر جهان می‌خواهیم که قتل عام هزاران نفری مردم

صفحه ۱۴

بیش از چهار دهه است که کارگران و مردم استثمارشده ایران زیر سلطه یک رژیم سرمایه‌داری-مذهبی که بر پایه سرکوب، فقر، تبعیض و ترور بنا شده است، زندگی می‌کنند. جمهوری اسلامی به‌طور سیستماتیک مبارزات کارگری را درهم کوبیده، تشکل‌یابی مستقل را ممنوع کرده، استثمار شدید را تحمیل نموده، آپارتاید جنسیتی را اعمال کرده و از طریق زندان، شکنجه، اعدام و کشتارهای جمعی مکرر حکومت کرده است. این نظام میلیون‌ها کارگر، زن، جوان و مردم تحت ستم را به فقر، ناامنی و محرومیت از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، اجتماعی و سیاسی محکوم کرده است.

ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با تورم افسارگسیخته، بیکاری گسترده، سقوط سطح زندگی، ویرانی محیط زیست و فروپاشی زیرساخت‌های اساسی اجتماعی روبروست. برای بخش‌های وسیعی از جامعه، زندگی غیرقابل تحمل شده است. این شرایط بار دیگر طبقه کارگر و مردم تحت ستم را به قیام سراسری برای نان، آزادی، کرامت انسانی و پایان دادن به دیکتاتوری و استثمار سوق داده است.

در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه (۸ و ۹ ژانویه)، جمهوری اسلامی به این خیزش با یک کشتار برنامه‌ریزی‌شده، سازمان‌یافته و دولتی پاسخ داد. هزاران معترض کشته، زخمی یا بازداشت شدند. رژیم با قطع اینترنت، استفاده از مهمات جنگی در خیابان‌ها، بازداشت‌های گسترده و گسترش رعب و وحشت در بیمارستان‌ها، محله‌ها و بازداشتگاه‌ها، موجی از ترور دولتی به راه انداخت. اعدام‌ها به شیوه مخفیانه ادامه دارد. این یک سرکوب موقت یا تصادفی نبود؛ بلکه یک جنایت آگاهانه سیاسی برای درهم شکستن یک جنبش اعتراضی و حفظ یک دیکتاتوری سرمایه‌داری-مذهبی در حال فروپاشی از طریق قتل عام جمعی و ترور بود.

در کنار این سرکوب داخلی، خطر حمله مستقیم نظامی آمریکا به ایران به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. ایالات متحده نیروهای عمده نظامی خود را به منطقه منتقل کرده و به‌طور علنی تهدید به اقدام نظامی کرده است. چنین حمله‌ای، چه محدود و چه گسترده، برای مردم ایران فاجعه‌بار خواهد بود. این اقدام نظامی‌گری را تقویت می‌کند، ویرانی را تعمیق می‌بخشد و بهانه‌های تازه‌ای برای سرکوب فراهم می‌آورد، در حالی که مبارزه مستقل توده‌ای برای آزادی، برابری و زندگی بهتر را منحرف و تضعیف می‌کند. جنگ و مداخله نظامی خارجی هیچ کمکی به مردم ایران نخواهد کرد؛ بلکه تنها مبارزه آنان را در خون، هرج‌ومرج و بازی‌های ژئوپولیتیک قدرت‌ها غرق خواهد کرد.

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!



حکومتی که با خون جوانان

نفس می کشد

وریا روشنفکر

در این کشور مرگ تصادف نیست؛ ابزار حکمرانی است. گلوله‌ها برای «کنترل» شلیک نمی‌شوند، برای خاموش کردن آینده شلیک می‌شوند. هر جوانی که در خیابان افتاد، نه قربانی یک درگیری، که هدف مستقیم نظامی بود که بقایش را در کشتار می‌بیند. امروز هزاران خانه در ایران به عزاخانه تبدیل شده‌اند؛ خانه‌هایی که حکومت عمداً به سوگ همیشگی محکومشان کرده است.

مادران با عکس فرزندانشان زندگی می‌کنند، چون جسمشان را از آن‌ها گرفتند. پدران با خشم فروخورده نفس می‌کشند، چون حتی اجازه ندارند بپرسند چرا. این خانواده‌ها فقط داغدار نیستند؛ تحت محاصره‌اند. احضار، تهدید، پرونده‌سازی، قطع کمک‌های معیشتی، فشار امنیتی شبانه‌روزی. حاکمیت بعد از کشتن فرزند، سراغ شکستن خانواده می‌رود تا صدایی باقی نماند. این سیاست حذف است؛ حذف انسان، حذف حافظه، حذف اعتراض.

برای طبقات فرودست، هر فرزند ستون زندگی است. با شلیک یک گلوله، نه تنها جوانی را می‌کشند، بلکه خانواده‌ای را به فقر و فروپاشی پرتاب می‌کنند. مادری که نان‌آور آینده‌اش را از دست داده، پدری که امید روزهای سختش را دفن کرده، خواهر و برادری که زندگی‌شان زیر سایه ترس له شده است. این‌ها خسارت جانبی نیست؛ هدف مستقیم سرکوب است. حکومت می‌داند کشتن جوانان کافی نیست؛ باید خانواده‌ها را هم بشکند.

رسانه‌های رسمی جنایت را می‌پوشانند، قربانی را مجرم می‌کنند، گلوله را «برخورد امنیتی» می‌نامند. تلاش می‌کنند خون را از حافظه مردم پاک کنند. اما هر خانه داغدار یک سند غیرقابل انکار است. هر مادر گریان یک شاهد زنده است. هر قبر تازه فریادی علیه دروغ‌های حاکمیت است. این نظام بر دروغ و مرگ بنا شده است.

سوگ این خانواده‌ها به تدریج به خشم اجتماعی تبدیل می‌شود. خشمی که دیگر با وعده، تهدید یا گلوله خاموش نخواهد شد. مردمی که می‌بینند فرزندانشان برای خواستن زندگی انسانی کشته می‌شوند، دیر یا زود به این نتیجه می‌رسند که این نظم اصلاح‌پذیر نیست. دادخواهی امروز، مقدمه‌ی حساب‌کشی فرداست.

هیچ عدالتی از درون سیستمی که قاتل است بیرون نمی‌آید. تا زمانی که عاملان شلیک در قدرت‌اند، خون ادامه خواهد داشت. تنها راه پایان دادن به این چرخه، پایان دادن به نظامی است که مرگ را ابزار بقا کرده است. این خانواده‌ها پرچم‌های زنده‌ی افشاگری‌اند. حکومت می‌خواست با کشتن جوانان جامعه را بترساند؛ اما خانواده‌های داغدار به کابوس حاکمیت بدل شده‌اند. آن‌ها یادآوری می‌کنند که هر گلوله حساب دارد، هر جنایت ثبت شده، و هیچ خونی بی‌پاسخ نمی‌ماند. خانه‌هایی که امروز در سوگ نشست‌اند، فردا به هسته انقلاب تبدیل خواهند شد. حکومتی که با خون حکومت می‌کند، با خشم مردم دفن خواهد شد.

۲۹ ژانویه ۲۰۲۶

فراخوان دفتر بین‌المللی حزب حکمتیست

به اتحادیه‌های کارگری، احزاب سوسیالیست و

کمونیست، جنبش‌های مترقی و همه آزادیخواهان

در سراسر جهان ...

ایران را محکوم کنید و با مطرح کردن خواسته‌های زیر از مبارزات مردم ایران حمایت کنید.

* محکومیت علنی قتل عام جمعی مردم و همه اشکال ترور دولتی در ایران

* آزادی فوری همه زندانیان سیاسی

* لغو اعدام، شکنجه و سرکوب

* حمایت فعال از مبارزات مردم ایران

* مخالفت با مداخله نظامی آمریکا و اسرائیل و جنگ و جابجا کردن قدرت از بالای سر مردم

مبارزه در ایران بخشی از مبارزه جهانی کارگران و مردم تحت ستم علیه استثمار، ستم، ارتجاع مذهبی و امپریالیسم است. پیروزی طبقه کارگر در ایران، جنبش‌های کارگری و آزادیخواه در سراسر جهان را تقویت خواهد کرد.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

نه به جنگ آمریکا، اسرائیل و مداخله نظامی!

زنده باد همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر!

زنده باد آزادی، برابری و حاکمیت شورایی در ایران!

دفتر بین‌المللی حزب کمونیست کارگری ایران -

حکمتیست

۲۶ ژانویه ۲۰۲۶

منصور حکمت

را بخوانید و به دیگران

معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



هر کسی که انسان بودن و ناعدوستی اش تابع معیارهای دلخواهی و اصول بازاری نباشد و حق و حقوقی مشابه را برای نوع بشر بخواهد، علی القاعده نباید در قبال جنایت علیه مردم عادی در اوکراین و فلسطین و سوریه و میانمار و سودان و ایران و افغانستان و هر جای کره خاکی تفاوتی قائل شود.

تنها کسانی این تفاوت را قائل میشوند که نقطه عزیمت ملی و ناسیونالیستی دارند، اخلاقیات دوگانه و پرنسپ‌های سیال دارند. حتی بحث از بیخبری هم نیست، مسئله بحدی بزرگ و هولناک و وسیع هست که هر کسی از کلیت این تراژدی خونین اطلاعی دارد. بنابراین سکوت و بی‌عملی و بی‌تفاوتی نیروهای موسوم به چپ "ضد امپریالیست" در قبال قتل‌عام هولناک در ایران از سر بدفهمی و بیخبری نیست، بلکه سیاسی و جانبدارانه است. این محصول یک تفکر ناسیونالیستی و ارتجاعی و حتی نژادپرستانه است.

ناسیونال شوونیسم یک تمایل واقعی بورژوازی در دفاع از چهارچوب حاکمیت و سلطه سیاسی و اقتصادی بورژوازی در بازار داخلی زیر پرچم "منافع ملی" و "دفاع از میهن" و "مقابله با تجاوز آجنبی" است. بورژوازی در دوره جنگ بیش از هر زمان منافع طبقه خود را بعنوان "منافع عمومی" جار میزند و با دامن زدن به احساسات میهن پرستانه و پوپولیستی روی بسیج ناسیونالیستی کار میکند. اساس سیاست ناسیونال شوونیسم در بحران و جنگ، دفاع از طبقه بورژوازی خودی در مقابل رقبا و قدرتهای دیگر است. پرچم ناسیونال شوونیسم همواره دست حکومتها است و بستر وسیع تر ناسیونالیسم در جامعه مخاطب اصلی آنست. ناسیونالیسم ضد امپریالیستی جناح چپ گرایش ناسیونال شوونیسم است که بعضاً به "لیبرالیسم" و "ناپیکری" برادر بزرگتر انتقاد دارد و سیاست میلیتانت‌تری دارد.

گرایش ناسیونالیسم ضد امپریالیستی که گروه‌بندی‌های متعددی را با تمایزها دربرمیگیرد، در کلیت خود جناح چپ ناسیونالیسم شوونیسم است که نماینده آن بدو دولت‌ها و حکومت‌هایی اند که درگیر بحران و جنگ اند. جمهوری اسلامی و بخش مهمی از ناسیونالیسم ایرانی چه در حکومت و حاشیه حکومت و چه در اپوزیسیون، زیر پرچم "دفاع از ایران"، باصطلاح "علیه حمله به ایران" هستند. "دفاع از ایران"، بسته بندی حمایت از جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است. "الان ایران مهم است، مهم نیست کی سر کار است" ترجیح‌بند "استدلال"‌های دفاع از خامنه‌ای است. این همان توده‌ایسم شناخته شده است که امروز امثال فرخ نگهدار و قیچ‌تر از سرداران سپاه کشتن و قتل عام مردم را انکار میکند و یا "احزاب موسوم به برادر" با موضعگیری "ضد امپریالیستی" دنبال میکنند.

بخش‌هایی که خود را "محور مقاومتی" معرفی میکنند، بی‌ترمزتر و وقیح‌ترند. مثلاً صریحاً خود را طرفدار خامنه‌ای میدانند و از وی کد و "بیانات هوشیارانه" نقل میکنند. این طیف که در ایران کاسه داغ‌تر از

سکوت ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در برابر

نسل کشی در ایران

سیاوش دانشور

سکوت و بی تفاوتی بخش عمده‌ای از نیروهای موسوم به "چپ" اعم از گروه‌ها و ائتلاف‌های طرفدار مردم فلسطین تا چپ موسوم به "ضد امپریالیست" و محور مقاومتی های اسلام پناه، در مقابل نسل کشی و هولاکست اسلامی در ایران جای تأمل است. تأمل نه از اینرو که گویا برای اولین بار با چنین برخورد و سیاست مزورانه‌ای روبرو هستیم، بلکه به این منظور که روی محتوای ناسیونالیستی، ضد چپ، ضد کارگری و ضد انسانی تفکر و سیاست این بستر نور بیشتری انداخته شود.

صورت مسئله ساده است: ایران در دیماه شاهد برآمد مجدد توده‌ای و انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. رژیم با قطع اینترنت و شبکه ارتباط داخلی، در روزهای ۱۸ و ۱۹ دیماه دست به قتل عامی گسترده و بیسابقه در تاریخ ایران زد، یک نسل کشی تمام عیار که در فاصله دو روز و اندی قریب شصت هزار نفر به قتل رسیدند، تعداد بیشماری زخمی و ده ها هزار نفر بازداشت شدند. اخبار و اسناد از تیر خلاص زدن به زخمی ها در خیابان و بیمارستان و از اعدام دسته دسته بدون محاکمه بازداشتی‌ها در زندانها میگویند. نسل‌کشی‌ای که جمهوری اسلامی در دو سه روز انجام داده، اسرائیل در دو سال و روسیه در چند سال نتوانسته انجام دهد. این مردم نه عضو ارتشی بودند و نه عضو گروه نظامی و نه حتی راساً مسلح بودند. مردمی با دست خالی و مشتهای گره کرده و فریادهای نخواستن وضع موجود در گوشه گوشه ایران در اوج سبعبیت اسلامی قتل عام شدند. رژیم اسلامی از وحشت سرنگونی و برای بقای نظام ننگین اش، یک حمام خون از مردم سیویل و معترض از پیر و جوان و زن و کودک بپا کرد، اموالشان را به آتش کشید و مصادره کرد. حتی تحویل پیکر جانباختگان را منوط به گرفتن "پول تیر" از خانواده های داغ‌دیده کرد.

در مقابل این هولاکست اسلامی جهان سکوت کرده است. دولت‌ها بعضاً شعار میدهند اما رویشان را برگرداندند و در تلاش برای مذاکره و معامله با رژیم اسلامی اند. احزاب سیاسی و نیروهای شبه دولتی نیز به طریق اولی شاید بدرجه کمتری همین موضع را دنبال کردند و آنجا هم که خواستند فشاری بیاورند، در مطبوعاتشان با جعل خبر و محاسبات خودشان حقایق ایران را تحریف کردند. بر دولت‌ها و رسانه های قلم بزمزد و بازاری و فاقد وجدان حرجی نیست، سکوت کسانی که خود را "چپ" مینامند چه دلائلی دارد؟ کدام منافع واقعی موجب کوری ناعدوستی و ندیدن جنایت بزرگ و نسل کشی میشود؟ بی وجدانی؟ بی اخلاقی؟ تعلق اردوگاهی و کمپی؟ فوکوس روی معادله "آمریکا-اسرائیل-جمهوری اسلامی" و انتخاب بین این دو قطبی جعلی؟

سکوت ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در برابر

نسل کشی در ایران ...

آش خامنه‌ای است، تحلیل و ارزیابی اش از رویدادهای اخیر مثل خامنه‌ای است، تنها اعتراض "مسالمت‌آمیز و قانونی" را برسمیت می‌شناسند و فراتر از آن را "اغتشاش"، مردم را "اغتشاشگر" و "جنایتکار" و "بازیچه دسیسه‌های اسرائیل و آمریکا" میدانند. این جماعت که گویا ژن مزدوری دارند، از نیروهای نظامی و امنیتی برای کنترل اوضاع تشکر و تقدیر میکنند. محور مقاومتی‌ها با هر ویتربینی ظاهر شوند، زانده ماشین سرکوب حکومت‌اند. برای بخشی دیگر که در این دست تحلیلها و صف‌بندی سیاسی شریک‌اند و دنیای‌شان را دوگانه "توطئه‌های امپریالیسم و جغرافیاهای سیاسی مناطق هدف" تشکیل میدهد، بخشاً این حرکت را "بلوا" و "فتنه" و یک پروژه از نوع "انقلاب مخملی" معرفی میکنند و براین باورند که "مردم بازیچه امپریالیست‌ها علیه خامنه‌ای رهبر محور مقاومت‌اند"!

این مجموعه، مستقل از تفاوت‌های میکروسکوپی درون خانوادگی‌شان، اصولاً با هیچ معیاری انقلابی و سوسیالیست نیستند. این نحله‌ها چپ و سوسیالیست نیستند چون علیه سرمایه‌داری نیستند، بلکه موئتلف بخشهایی از سرمایه و دولتها هستند و خود یک پای جنگ‌طلبی‌اند. یک چپ ضد کاپیتالیستی نمیتواند کنار مرتجع‌ترین و جنایتکارترین و استثمارگرترین بخش بورژوازی بایستد و همزمان ادای مبارزه با "امپریالیسم" درآورد. چون اگر درک ساده‌ای هم از مناسبات سرمایه‌داری داشتند، می‌فهمیدند که شرایط امپریالیستی بر کار و تولید در کشورهایی مانند ایران حاکم است و تقابل با این شرایط و نفی و رفع آن دست سرمایه و مناسبات امپریالیستی را کوتاه میکند. اما برای این نیروها "امپریالیسم" بمثابة "عامل خارجی" و یک رابطه مبتنی بر "غارت و چپاول منابع ملی" معنی دارد و از موضع ناسیونالیستی و ملی بخشی از بورژوازی تضاد و تناقض‌شان را با "امپریالیسم" فرموله میکنند. به همین دلیل پرو-سوویت‌های سابق، طرفداران کنونی بلوک چین و روسیه و ائتلاف بریکس، در بحث کل کشمکش جاری جهانی و منطقه‌ای و داخلی، در مقابل سیاست‌های آمریکا و ائتلاف‌های غرب و حامی سیاست‌های بلوک متبوعشان هستند. در کنار "محور مقاومت" ارتجاعی و تروریستی و دولتهایی هستند که در بلوک متبوعشان قرار می‌گیرد. بی‌دلیل نیست ناگهان رئیس سازمان جاسوسی حماس برای اینها "چگوارا" میشود و خامنه‌ای "رهبر محور مقاومت"! برای این نیروها، سکوت در مقابل نسل‌کشی و سیاست بی‌عملی معنائی جز شستن دستان خونین خامنه‌ای ندارد. در افراطی‌ترین حالت حمایت صریح از جمهوری اسلامی در مقابل "امپریالیسم و صهیونیسم"، مانند "چپ‌های ضد امپریالیست ایران" که بقایای حزب توده است، از تعلق این محافل و گروه‌ها به بلوک‌های سرمایه‌داری دنیای امروز سخن می‌گویند.

یک جناح از این طیف، ناسیونالیسم چپ، برعکس ابوی‌های "ضد امپریالیست"، آگرنه با صراحت ناسیونالیسم ایرانی، طرفدار ارتش اسرائیل و آمریکاست. طرفدار جنگ است، آتشین استدلال میکند که برای نجات مردم باید حمله نظامی صورت گیرد. این بخش از سلطنت رانده و از شراکت در بالا مانده است و اوضاعش تا اطلاع ثانوی معلوم نیست، اما مرتباً به ناسیونالیسم بستر اصلی و برادر بزرگتر نیرو میدهد و همراه نیروهای طرفدار حمله نظامی در شیپور "جنگ بشردوستانه" میدمند.

به این اعتبار طیفهای متلون ناسیونالیسم ضد امپریالیستی باید بین دفاع از حقوق انسانی و مخالفت با نسل‌کشی، و حمایت از خامنه‌ای و بلوکی که جمهوری اسلامی به آن نزدیک است، یکی را انتخاب کنند و انتخاب کرده‌اند. دیدگاه منحط "ناسیونالیسم ضد امپریالیستی"، بناچار آنها را در این جنگ ارتجاعی با اهداف ارتجاعی، کنار یکسوی ارتجاع یعنی کمپ جمهوری اسلامی قرار میدهد.

و اینجاست که انسانیت قلابی و مخالفت کاذب و معامله‌گرانه‌شان با نسل‌کشی مردم فلسطین خود را بطور عریان برملا میکند. (اینجا باید حساب مردم شریف و انساندوست دنیا که از جنایت روزمره و نسل‌کشی مردم فلسطین بستوه آمده بودند را با نیروهای سیاسی مورد بحث که این انسانیت را بحساب خود می‌ریختند جدا کرد). معلوم شد در آنجا هم دلشان برای سلاخی مردم فلسطین توسط نتانیاهوی جلال‌نسوخته بود و بدرد نیامده بود، بلکه "دفاع از حماس بعنوان رهبر مقاومت" و "مقابله با اسرائیل و صهیونیسم" مسئله اصلی‌شان بود. بزعم آنها، آنجا چون فلسطینی‌بیدفاع توسط فاشیسم اسرائیلی به قتل میرسید باید حتی حماس و حزب الله و جمهوری اسلامی را روی سر گذاشت و یا فشار را رویش کم کرد. و اینجا، جمهوری اسلامی یعنی متحد حماس و حزب الله توسط مردم ایران مورد حمله قرار گرفته است. طبق این دیدگاه کمپ‌گرا و غیرطبقاتی و ضد انسانی باید از دولت اسلامی خامنه‌ای بعنوان "رهبر ضد صهیونیست و ضد امپریالیست" دفاع کرد. توجیه این بی‌شرافتی سیاسی هم تحلیلی است که عنوان شد؛ چیزی در باب "انقلاب مخملی و کودتا و پروژه آمریکا و اسرائیل در ایران" با مقادیری سایه روشن.

دیدگاه ضد انسانی و ضد اجتماعی ناسیونالیسم ضد امپریالیستی، مردم را انکار میکند، شعورشان را دستکم می‌گیرد، تاریخ مبارزه‌شان را نمی‌خواهد ببیند، اساساً امرش آزادی و خوشبختی انسانها نیست، لذا برای نسل‌کشی‌شانه بالا می‌اندازد و یا برای خالی نبودن عریضه چیزی می‌گوید اما "نوک تیز حمله" ناسیونالیستی‌اش روی "امپریالیسم" و دولت "خودی" است. بعبارت دیگر خامنه‌ای را برای کشتار محق میدانند و مردم را بازیچه‌ای نهایتاً قربانی.

برای یک کمونیست و سوسیالیست، یک انقلابی، هر آزادیخواه و انسان‌منصفی که در درد و تلاش برحق کارگران و مردم شریک است، مخالفت با جنگ یا سیاست‌های دولتها در سیاست ایران، ضرورتاً به حمایت از این یا آن طرف کشمکش منجر نمیشود. میشود علیه یک جنگ مشخص بود و سیاست آلترناتیو را طرح کرد. میشود علیه نسل‌کشی

دانشگاه علیه ارتجاع و قتل عام!

امیر عسگری



جمهوری اسلامی، همچون بارهای گذشته، اما این بار بسیار وحشی‌تر، دست به جنایتی بی‌سابقه در طول عمر ننگین خود، پس از نسل‌کشی دهه شصت، زد. با قطع کردن اینترنت طی دو روز دست به کشتار بیش از ۳۰ هزار معترض در کف خیابان و منازل زده است. ده‌ها دانشجوی آزادی‌خواه توسط جمهوری اسلامی در این دوره خیزش سرنگونی‌طلبانه مردم قتل‌عام شدند؛ فعالینی که علیه نابرابری، فقر و استبداد و برای دنیایی بهتر به خیابان‌ها آمده بودند.

دانشگاه به‌عنوان یکی از پیشروترین بخش‌های جامعه، همواره در برابر ارتجاع، سرمایه‌داری و جنایات جمهوری اسلامی صحنه مبارزه و دادخواهی بوده است. اعتراض دانشجویان پس از خیزش آبان ۹۸ و شلیک مستقیم موشک و قتل‌عام مسافری هواپیمای اوکراینی بدست سپاه در دی‌ماه همان سال، نمونه‌ای از مبارزات پیشرو دانشجویان در همین راستا بوده است؛ مبارزاتی که از آن تاریخ به بعد، ادبیات دانشجویی فاز پی‌پرده‌تری نسبت به قبل پیدا کرد و بی‌لکنت علیه حکومت جانان اسلامی خروشید و این رویکرد تاکنون ادامه دارد.

در دوره کنونی، که جمهوری اسلامی دست به جنایت علیه بشریت زده و ده‌ها بلکه صدها دانشجو را قتل‌عام کرده است، گرامی‌داشت یاد دانشجویان پرپر شده به‌دست حکومت جانان اسلامی یکی از وظایف ویژه دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب در سطح کشور است. برگزاری مراسم گرامی‌داشت یاد دانشجویان کشته‌شده به‌دست حکومت اسلامی در این دوره می‌تواند به میدانی برای مبارزه علیه استبداد و سرنگونی جمهوری اسلامی بدل شود. علاوه بر آن، تشکیل نهادهای همیاری و همبستگی در سطح دانشگاه و جامعه با خانواده کشته‌شدگان خیزش اخیر، یکی از اقداماتی است که می‌تواند در دستور کار دانشجویان انقلابی و آزادی‌خواه و سوسیالیست قرار گیرد.

۹ بهمن ۱۴۰۴

سکوت ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در برابر

نسل‌کشی در ایران ...

بود و کنار مردم ایستاد. میشود در منافع دو ارتجاع شریک نشد یا به یکی لم ندارد و از منافع کارگر و انقلاب و برابری و رفع تبعیض دفاع کرد. گفتن اینها برای کسانی که آگاهانه تصمیم سیاسی‌شان را گرفتند، بیفایده است. آنچه که مهم است، نشان دادن ماهیت واقعی طبقاتی و ارتجاعی این نیروها در بزنگاه‌های سیاسی است که معلق زدن را ناممکن یا سخت‌تر میکند. این بنف تقویت صف مستقل طبقاتی و انقلابی در جدال جاری در ایران و تحکیم یک سیاست انترناسیونالیستی است.

۳۰ ژانویه ۲۰۲۶

دانشگاه از سنگرهای مؤثر مبارزات آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بوده و هست. در جریان خیزش مردمی اخیر، چند ساعت پس از شروع اعتراضات سراسری، همچون دفعات پیش، این فعالین آزادی‌خواه و برابری‌طلب بودند که به میدان آمدند و ضمن مبارزه علیه فقر، فساد و گرانی و سر دادن شعارهای سرنگونی‌طلبانه، در برابر تبلیغات و شعارهای ارتجاعی جریانات سلطنت‌طلب ایستادند. آنان با شعارهای طبقاتی خود مانند «فقر و فساد و بیداد، مگر بر این استبداد» و به‌صورت صریح با شعارهایی چون «نه سلطنت، نه رهبری، آزادی و برابری»، جواب محکمی به تلاش‌های ارتجاعی جریانات راست برای حفره کردن آلترناتیو ارتجاعی پهلوی دادند.

فعالین شوراهای صنفی پنج دانشگاه تهران نیز در همین دوره بیانیه‌ای مشترک داده و مرزبندی خود را با جریانات ارتجاعی، از پهلوی تا رجوی، اعلام کردند. البته این بیانیه دارای ضعف‌هایی در تحلیل طبقاتی بود؛ زیرا آنچه تصویر می‌کند بدون پایان دادن به استثمار طبقاتی و اقتصادی و سیستم سرمایه‌داری ممکن نیست. همچنین به محور تحزب و سازمان‌یابی متحزب نپرداخته بود. اما علی‌رغم تمامی این موارد، به‌روشنی پاسخی قاطع به هر شکل از ارتجاع بود که بار دیگر از دانشگاه بیرون آمد.

حضور رادیکال دانشجویان با مواضع سرنگونی‌طلبانه و نقش سازمان‌دهی دانشجویان در دوره خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ موجب شد تا جمهوری اسلامی از همان ابتدا، از ترس حضور مجدد دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب در صحنه مبارزات طبقاتی و سرنگونی‌طلبانه، در سطح دانشگاه، به‌عنوان یکی از سنگرهای مهم آزادی‌خواهی، دانشگاه‌ها را به تعطیلی بکشاند.

در دوره خیزش مردمی دی‌ماه ۱۴۰۴، جامعه برخلاف تبلیغات و مهندسی افکار رسانه‌های مزد به قلم راست، مانند من‌وتو، ایران اینترنشنال و حتی بی‌پی‌سی، که می‌خواستند این اعتراضات را به نام رضا پهلوی سند بزنند و شعار دستجات اجاره‌ای پهلویست را در خیابان انتشار دهند و صداهای بخش‌های مختلف جامعه را سانسور کنند، بخش‌های ستم‌دیده جامعه، از شهرها تا روستاها، علیه فقر، گرانی و استبداد به خیابان‌ها آمدند و در یک نبرد نابرابر به خاک و خون کشیده شدند. در این حرکت اجتماعی-طبقاتی، همچون بارهای گذشته، دانشجویان آزادی‌خواه نیز علاوه بر دانشگاه، در سطح کوچک و خیابان فعال بودند و تلاش کردند ضمن حضور در مبارزات سرنگونی‌طلبانه، در سازمان‌دهی محلات و خیابان‌ها نقش ایفا کنند.

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!



این کشتار وحشیانه، اگرچه در کوتاه مدت به نفع این جانپان عمل کند و آنان را از سقوط مرگ نجات داد، بزودی دستان به خون آغشته آنان تماما رو خواهد شد و افکار عمومی جهان بیشتر از ابعاد این جنایت با خبر خواهند شد و نفرت و بیزاری بیشتری را می‌گذارد.

جامعه ایران بعد از این هولوکاست اسلامی و فراموش نشدنی، در تند پیچ تاریخی قرار گرفته است. از طرفی با این قتل عام جامعه در شوک فرو رفته و وقت می‌خواهد تا دوباره زنده شود و برخیزد، از طرف دیگر تهدید جنگ سایه شومی است که بر فضای خونین جامعه سنگینی می‌کند که اگر آغاز شود جامعه ایران بعد از این روزهای خونین، شرایط بشدت دشوارتری را تجربه خواهد کرد و درد و رنج مردم را چند برابر خواهد کرد. مردمی که هنوز از شوک این کشتار وحشیانه رهایی نیافته با شرایطی روبرو خواهند شد که فقط به نفع جمهوری اسلامی عمل خواهد کرد، این جنایات را می‌پوشاند و دست جمهوری اسلامی را برای کشتار و جنایات بی پایان باز می‌گذارد.

اکنون و در شرایط کنونی، در جامعه ای که به آن خون پاشانده شده و در سوگ از دست دادن دهها هزار انسان و جان‌های شیفته به سر میبرد، همبستگی و همدردی با مردمی که بخصوص عزیزانشان را از دست داده اند، علاوه براین، مخالفت با حمله نظامی که جز تشدید رنج و مشقات مردم نتیجه ای نخواهد داشت، از وظایف همه نیروهای انقلابی و مردم آزادیخواه است. وظیفه همه ما در شرایط کنونی عبور جامعه از این برزخ است. جمهوری اسلامی عامل اصلی فقر، فلاکت، کشتار و جنگ و شرایط دشواری است که برای مردم فراهم کرده است.

کسان و یا جریاناتی از جمله رضا پهلوی و هوادارانش که مشوق حمله نظامی به ایران و می‌خواهند بر ویرانه‌ها و کشتار مردم به اهداف ضد مردمی خود برسند، چه در جریان خیزش دی ماه و چه امروز فقط به ضرر مبارزه مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی عمل کرده و رفتار می‌کنند. دولت امریکا و در راس آن ترامپ هدف از آغاز دوباره جنگ با رژیم جنایتکار اسلامی نه دفاع از مردم، بلکه مهار رژیم اسلامی و تسلیم در مقابل غرب و در راستای تغییر چهره خاورمیانه است که با نسل‌کشی توسط دولت فاشیست اسرائیل در غزه آغاز شد و با ضربه زدن و تضعیف جمهوری اسلامی آخرین حلقه را به پایان برسانند. ترامپ هنوز می‌گوید بهتر است جمهوری اسلامی مذاکره کند و به شرایط امریکا تن دهد.

۲۹ ژانویه ۲۰۲۶

بعد از قتل عام معترضین

همزیستی جامعه با رژیم اسلامی غیر ممکن است

سعید یگانه

بار دیگر، اینبار هولناکتر از گذشته، مردمی که برای نان و آزادی میلیونی به میدان آمدند به خاک کشیده شدند. هزاران انسان معترض به فقر و فلاکت و موجودیت سیستم حاکم، به دستور خامنه ای جلاد توسط جانپان اسلامی کشته و زخمی و دستگیر شدند. با کشتار وحشیانه در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه توسط جانپان اسلامی، مردم ایران با شرایط بسیار دشوار و غیرممکنی برای زندگی کردن در سایه این رژیم هار، درنده، قاتل و فاسد روبرو شدند. زندگی برای اکثریت مردمی که برای نان و آزادی و برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی به میدان آمدند و وحشیانه به خاک و خون کشیده شدند، ابدأ کوچکترین مشروعیتی برای آن قائل نخواهند بود. رژیمی که تنها ابزار بقایش گلوله و قمه است که به سینه معترضان می‌کوبد، هر چقدر هم زور بزند کارش تمام است و پایان عمرش را به نمایش می‌گذارد. ماندنش غیر ممکن و رفتنش حتمی است. رژیمی که کوچکترین ارزشی برای جان انسانها قائل نیست و انسان غیر خودی که اکثریت مردم ایران را در بر می‌گیرد، بی‌ارزشترین موجود در سیستم حاکم است دوام نخواهد آورد. این رژیم باید برود. جمهوری اسلامی مدت‌هاست برای مردم تمام شده است. فقط موجود نحس و کثیفش را باید پائین کشید. این بار هم مردم زورشان نرسید، ولی جمهوری اسلامی جان سالم به در نخواهد برد.

جمهوری اسلامی با سرکوب و زندان و اعدام خود را به جامعه تحمیل کرد و ۴۷ سال است با همین سیاست به مقابله با مردم معترض متوسل شده است. این بار بیشترین ظرفیت وحشیگری را از خود نشان داد چون خطر سقوط را دید و برای بقای نظام دست به کشتار زد. قتل عام معترضین در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه روزهای سیاهی را در تاریخ عمر ننگین جمهوری اسلامی رقم زد، سیاهتر از هر دوره ای. این مردم محال ممکن است بتوانند با این رژیم که چنین تراژدی را با کشتار و قتل عام خلق کرد و به جامعه تحمیل نمود کنار بیایند، حتی به زور ادامه سرکوب و وحشیگری.

۱۸ و ۱۹ دی ماه نقطه پایان نیست. آغاز فروپاشی جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی با این جنایت مناسباتی پر از کینه و نفرت هزاران بار بیشتر از همیشه به جامعه تزریق کرد و تلاش برای سرپوش گذاشتن بر این جنایات نفرت و بیزاری را در میان مردم و افکار عمومی هرچه بیشتر دامن زده است. ادامه خاموشی اینترنت و عدم دسترسی مردم به میدیا، حکومت نظامی، دستگیری و قتل عام زندانیان بعد از

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

شدند. سالها بعد، همان عملیات به عنوان نمونه ای از تصمیمات فاجعه بار نظامی شناخته شد. یا همان صحنه های تلخی که نوجوانان دسته دسته با کلید بهشت به گردن به سوی میدان های مین فرستاده شدند. جان انسان، آزادی انسان، رهایی انسان نه هدف، بلکه ابزار شد. آن زمان نامش "ایثار" بود، امروز نامش "تلفات جنگی" است. اما ماهیت یکی است: انسان به عدد تبدیل میشود.

چرا رضا پهلوی باید مواخذه شود؟

مسئول جنایت و قتل عام توده مردم مستقیماً جمهوری اسلامی است و آمرین و عاملین آن باید در دادگاه های علنی محاکمه شود. اما این حقیقت، مسئولیت سیاسی کسانی را که آگاهانه مردم بی دفاع را به رویارویی مستقیم فراخواندند پاک نمیکند. تاریخ پر است از فرماندهانی که نیروهای خود را با علم به نابرابری مهلک به میدان مرگ فرستادند و بعدها در پیشگاه جامعه مورد مواخذه قرار گرفتند. مسئولیت سیاسی یعنی پاسخگویی برای جهت دهی به عمل انسان های واقعی، عملی که به مرگ انسان ها منتهی شده است.

مساله مسلماً نقش اجرایی در قتل عام و سرکوب نیست. مساله این است که با ادعای رهبری و زبان فرماندهی، خود را در جایگاهی نشانند که با مسئولیت سیاسی همراه است. کسی که شلیک نمیکند اما مردم را به سوی میدان مرگ هل میدهد، از زیر بار مسئولیت و مواخذه نمیتواند در برود. سیاستی که مردم را جایگزین سازمان میکند، سیاست رهایی نیست. انفجار لحظه ای بدون زیرساخت اجتماعی راه میانبر به آزادی نیست، راه کوتاه به کشتار است. کسی که این مسیر را با وعده کمک در راه است تزئین میکند، نه منجی، که فروشنده مرگ است.

عبور از پهلوی پرستی ضرورت پیشروی مبارزه

جامعه نمیتواند و نباید در این ایستگاه توقف کند. مردم پیش از این هم از پروژه های بن بست و ایستگاه های این چنینی عبور کرده اند. از رفسنجانی، از خاتمی، میر حسین موسوی، و از روحانی. امروز نیز جامعه در برابر پروژه ای ایستاده که رهایی را نه در سازمان یافتگی مردم، بلکه در مداخله از بالا و ماشین جنگی اسرائیل و آمریکا جستجو میکند. نتیجه چنین مسیری نه آزادی، که فروپاشی اجتماعی و کشتار بیشتر و تضعیف اعتراضات مردم و بقای بیشتر رژیم آدمکشان اسلامی است. عبور از این پروژه شرط زنده ماندن یک انقلاب اجتماعی است. هیچ منجی موروثی قرار نیست جای سازمان یافتگی مردم را بگیرد. تاجی که بر موج خون تصور میشود، پیشاپیش لکه دار و خونین است.

جامعه حافظه دارد. مواخذه سیاسی یعنی ثبت این تجربه در حافظه جمعی: اینکه بازی با قیام، وقتی سپری برای مردم وجود ندارد، بازی با جان انسان هاست. معنای سیاسی این مواخذه یعنی طرد و افشای بی امان چنین فرد و پروژه ای.

انقلاب برای زندگی است، نه برای مصرف شدن زندگی. آزادی از دل مردم، از خیزش و قیام و انقلاب مردم میجوشد، نه از آسمان موشک و عملیات پنهان. این حکم اخلاقی و سیاسی جامعه ای زخم خورده است که میخواهد زنده بماند و سرنوشتش را با دستان خودش بنویسد.

۳۰ ژانویه ۲۰۲۶

از دادگاه جنایت تا دادگاه سیاست ...

در میانه خیزش مردم، جریانی در خارج کشور خود را "رهبر" و تعیین کننده مسیر و تاکتیک خیزش معرفی کرد. رضا پهلوی از "رهبری انقلاب ملی" گفت و مردم را در کمرکش یک قتل عام و با اطلاع از آن با بی رحمی تمام به تعرض مستقیم به مراکز و نهادهای رژیم فراخواند. اما این فقط یک اظهار نظر نبود. او همزمان این پیام را هم فرستاد که "کمک در راه است". یعنی بروید جلو، حمله کنید، درگیر شوید، ضربه آخر نزدیک است، پشت سرتان نیرویی بزرگتر ایستاده است.

این فراخوان ها دقیقاً در روزهایی تکرار شدند که مردم شاهد کشتار عریان در پنجشنبه و جمعه بودند. با این حال، نسخه تازه این بود: شنبه و یکشنبه به مراکز رژیم تعرض کنید، کمک در راه است، "این آخرین نبرد است". سیاستی که، مستقل از اینکه چه بخشی از جامعه تحت تاثیر آن قرار گرفت، عملاً مردم را به مصافی نابرابر، زود رس، با ماشین کشتار و قتل عام و به میدان های مین فرستاد.

قیام مردمی اما با وعده کمک در راه است ساخته نمیشود. قیام یعنی شبکه های ریشه دار در محل کار، شوراهای محلات، اعتصابات کارگری، سازماندهی زنان و جوانان، ساز و کارهای دفاع جمعی، اعتصابات سراسری پایدار. قیام فصل آخر یک مبارزه دورانساز است، نقطه اوج تعرض به دستگاه حکومتی است. تعرض نهایی است. بدون اینها، "قیام" فقط نام شاعرانه به مسلخ رفتن و یک کشتار واقعی است.

پرسش ساده است: آن فراخوان ها بر کدام نیروی سازمان یافته تکیه داشتند؟ نه شوراهای سراسری وجود داشت و شکل گرفته بود، نه اعتصابات عمومی سازمان داده شده بود، و نه ساختارهای هماهنگ کننده پایدار بوجود آمده بود. این را همه میدیدند. با این حال، سیاستی تبلیغ شد که گویا این خلاء را میتوان با وعده حمله نظامی ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل پر کرد. اینجا جان انسان ها جایگزین سازمان یافتگی شد. سیاست به قمارخانه تبدیل شد و ژتون های روی میز، جوانان بی سلاح بودند.

وقتی مردم "تلفات جنگی" نامیده میشوند

نقطه عریان این نگاه ضد انسانی و بیمارگونه جایی بود که کشته شدگان اعتراضات از جانب رضا پهلوی بی شرمانه "تلفات جنگی" نامیده شدند. این لغزش زبانی نبود، اعتراف سیاسی بود. تلفات جنگی یعنی جنگی در کار است. جنگ یعنی محاسبه و پذیرش آگاهانه هزینه انسانی. اما چه جنگی؟ یک طرف سپاه و ارتش و بسیج و زندان و سلاح کشتار. طرف دیگر جوانان بی سلاح و مردم خشمگین اما بی سازمان. در چنین جنگی، کسی که مردم را به خط مقدم میفرستد نمیتواند بعداً شانه بالا بیندازد.

و اینجا بحث فقط امروز نیست. تاریخ خود جمهوری اسلامی پر از همین منطقی بوده است. در عملیات کربلای ۴، در جنگ ارتجاعی ایران و عراق، محسن رضایی هزاران نفر را به دل آتشی فرستاد که نیروی عراق از قبل از آن باخبر بود. نتیجه، قتل عام نیروهایی بود که بی پوشش و بی شانس پیروزی فوری به میدان نبرد در حقیقت به میدان مرگ رانده

از دادگاه جنایت تا دادگاه سیاست

محاکمه علی خامنه‌ای، موآخذه رضا پهلوی

علی جوادی



آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

ای و کل ساختاری که بقایش را بر مرگ و نابودی مردم بنا کرده است. هر شمع روشن، هر نامی که بلند خوانده شد، هر عکسی که بالا رفت، اعلام کرد این خون ها بی نام و بی حساب نخواهند ماند. آنچه بر مردم گذشت نه "مدیریت بحران" بود و نه "برخورد امنیتی"، بلکه ادامه منطقی همان سیاستی بود که جمهوری اسلامی ۴۷ سال است با آن حکومت میکند، اما در ابعادی فاجعه بارتر: حکومت با ترور، ثبات با اعدام، و سیاست با تولید مرگ.

در برابر چنین جنایتی، تاکید بر محاکمه علی خامنه ای و همه سران رژیم اسلامی فریاد انتقام نیست، اعلام یک ضرورت حیاتی تاریخی است. جامعه ای که میخواهد از گذشته خونین خود عبور کند، ناگزیر است حقیقت را ثبت کند، نام ها را روشن بگوید و میان عدالت و فراموشی یکی را انتخاب کند. بدون این گسست آگاهانه، هیچ رهایی انسانی ممکن نیست.

اگر جان انسان مهم بود، با جان مردم قمار نمیکردند

اما کنار جنایت مستقیم رژیم، یک حقیقت تلخ دیگر هم ایستاده است. حقیقتی با کت و شلوار اتو کشیده، لبخند دیپلماتیک و کلماتی براق درباره "آزادی"، اما در عمل بی تفاوت به جان انسان و زندگی جامعه.

صفحه ۱۹

تاکیدی دوباره بر ضرورت محاکمه خامنه ای بوی خون هنوز در هواست. نه به شکل استعاره شاعرانه، بلکه مثل باری خفه کننده که روی سینه جامعه افتاده و پایین نمی آید. خیابان ها هنوز رد گلوله را در خود نگه داشته اند، دیوارها هنوز جای دست هایی را دارند که در حال فرار به آنها چنگ زدند، سردخانه ها هنوز نام هایی را در سکوت حفظ کرده اند که دیگر هیچ وقت به خانه برنمیگردند. خانواده ها میان شوک و خشم و سوگ سرگردان اند، نه میتوانند فراموش کنند، نه میتوانند بسادگی حقیقت را فریاد بزنند.

اما در همین روزهای تیره، مردمی با دل های شکسته و قلب های خونین، در کوچه ها، بر مزارها، در خانه ها و در جمع های کوچک و بزرگ، یاد جانباختگان این قتل عام را زنده نگه داشتند. با شاخه گلی، با فریادی فروخورده، با اعتراض، با ضجه، با شمعی لرزان، با رقص، با عکسی در دست یا حتی با سکوتی سنگین، ایستادند و گفتند این عزیزان فراموش نخواهند شد. رژیم با تهدید و احضار و محاصره گورستان ها کوشید حتی سوگواری را هم جرم کند، اما جامعه نشان داد حرمت جان عزیزانش را نمیشود با باتوم و زندان و نمایش ارباب خاموش کرد.

این مراسم فقط سوگواری نبود. کیفرخواست بود. اعتراضی بود رساتر از هر بلندگو علیه دستگاه کشتار، علیه آمران و عاملان، علیه خامنه

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی
کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزنی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

partow TV

@hekmatist

@patowtv

Hekmatist.org

Thepartow TV

@hekmatist1917

@PartowTV

@hekmatist pary

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!